سرخ جامگان و نمدپوشان

«تحلیلی کوتاه از جنبش خرم‌دینان»

و

«نهضت حروفیان»

ابوذر ورداسبی

سرخ جامگان و نمد پوشان

تحلیلی کوتاه از جنبش خرم‌دینان

و

نهضت حروفیان

ابوذر ورداسبی

انتشارات پیوند
تهران ــ شاهرضا ــ مقابل دانشگاه

* **سرخ‌جامگان و نمدپوشان**

تحلیلی کوتاه از جنبش خرم‌دینان و حروفیان

* ابوذر ورداسبی
* فروردین ۱۳۵۷
* شماره ثبت کتابخانه ملی
* ۵۰۰۰ نسخه

۱

سرخ جامگان

جنبش‌های حق‌طلبانه و قشرهای بیدار دل و محروم جامعهٔ ایرانی درسراسر سده‌های میانه کم‌وبیش بامبارزه‌ی "رهائی‌بخش" یا (استقلال‌طلبانه) جوش خورده و درنهایت خود درجنبش‌های عمومی ستمدیدگان زیر رهبری و رهنمونی پیشه‌وران و مستمندان شهری اوج گرفته است.

دراین دوران در درون جامعهٔ ایرانی دو تضاد عمده وجود داشت:

۱ــ تضاد باااسارتگران خارجی اعم از زمامداران وستمگران عرب و دیگر سلطانان غیرایرانی (ترکان ومغولان وتیموریان....) که بر ایران مسلط شده بودند.

۲ــ تضاد باامیران و وجوه و اعیان و روحانیون بزرگ[1] تابع این دوقدرت که آنهارا به اصحاب‌الدوات (اعیان و ارکان دولت) و اصحاب‌المحابر(عالمان و فقیهان و سادات وابسته و اخته) تقسیم میکردند و این تقسیم " اشراف شمشیر" و " اشراف‌عبا" را در اروپا

۱ــ روحانیون رسمی وطرفدار نظام مستقر. لازم به یادآوریست که "گروه روحانیون یعنی صنف متشرعین و فقها در صدر اسلام وجود نداشت." (تاریخ ایران، تالیف گروه محققان شوری، ص ۲۶۸).

بیاد می‌آورد. و تازمانیکه اسارتگران خارجی مستقیما" دربرابر مردم ایران قرار داشتند و حکومتهای مستقل و یادست نشانده‌ی ایرانی پدیدار نشده‌بودند، تضاد اول باتضاد دوم بهم درآمیخته بود. به‌همین جهت‌می‌توان گفت که جنبش‌های ستمدیدگان و بیداردلان ایرانی برضد بیگانگان و اسارتگران خارجی نه فقط جنبش‌های ملی بلکه پیکارهای عدالت‌خواهانه و ضداشرافی بود.

ازمهمترین این جنبش‌های رهائی بخش ـ ضدفئودالی که بیگمان درلحظات قطعی‌تاریخ رابه پیش راندند وبوبژه درشکستن مالکیت فئودالی متمرکز وپدیدآوردن مالکیت فئودالی غیرمتمرکز نقش اساسی ایفا کردند میتوان جنبش‌های سرخ جامگان (خرم‌دینان)، قرمطیان، اسماعیلیان، سربداران وحروفیان را نام برد.

قیام بابک درآذربایجان از حیث مقیاس بزرگترین و از لحاظ تاریخی مهمترین نهضت‌ملی ـ ضدفئودالی درنخستین‌سده‌های‌پس‌ازاستقرار اشرافیت عرب بود.

خدمت مهم‌تاریخی‌بابک بعنوان‌رهبرنهضت ملی ـ طبقاتی‌عبارت از این بود، که او جنبش‌های مجزاو جداگانه روستائیان آذربایجان‌رامتحد ویکپارچه نمود، به بزرگ راه مشترک هدایت و تمام ملت را بسیج کرد و بدین ترتیب به نهضت جنبه عمومی و ملی داد. " آذربایجان ازنظرغنای ثروتهای طبیعی، رشد اجتماعی و اقتصادی و تنوع حرفه اهالی، مقام برجسته ای در میان کشورهای خاور نزدیک داشته است. از ادوارقدیم در این سرزمین زندگی شهرنشینی و روستانشینی رشد یافته است و روستاییان بطور کلی به زراعت، باغداری، تاکداری، جالیزداری‌و سایر رشته های تولیدی و شهرنشینان بصنایع دستی، بازرگانی و استخراج ثروتهای زیر زمینی مشغول بوده اند. وجود مراتع ثروتمند،

روخانه‌های پر آب ، چشمه‌ها و دریاچه‌ها شرایط مساعدی برای‌دامپروری واقتصادیات کوچ‌نشینی ونیمه‌کوچ‌نشینی فراهم نموده‌بود . ازاینروآذربایجان از همان ادوار قدیم بیک کانون بزرگ تمدن تبدیل شده و در آنجا برای رشد نیروهای مولد امکانات واقعی پدید آمده است.[1] "

چنانکه میدانیم بعدها شورش بابک بدرجات بیشتر رشد کرد و توسعه یافت و از حدود آذربایجان گذشته شامل بسیاری از ایالات و توده‌های مجاور شد. بخشی از مردم ارمنستان و قسمت مهمی از ایالات مرکزی با جدیت و فعالیت به شورش بابک پیوستند.

زمینه اجتماعی جنبش بابک.

در پیام محمد (ص) خوشبختی و سعادت و رستگاری سمتی کائناتی و ارضی و سماوی دارد و در فرهنگ اصیل رسالت اسلامی خوشبختی اجتماعی و اقتصادی و مادی و معنوی در شمول همهٔ‌انسانها صرفنظر از رنگ و نژاد و قبیله و اصل و نسب و ضُعف و قدرت آنها قرار دارد ولی در حکومت بیدادگران اموی و عباسی خوشبختی انسانی به مفهوم محدود دوران قبل از محمد ویاایام جاهلیت اولی[2] بازمی‌گردد، دایره خوشبختی شمول جهانی و کائناتی خودرا از دست میدهد و به حفظ قدرت و ثروت برای فرد و خانواده و پس از آن برای خویشان و نزدیکان و آن پس برای قوم و قبیله و اعضای خاندان ودودمان محدود میگردد.

پس از شهادت حضرت علی (ع) بنی‌امیه اختیارات واقتدارات

۱ــ مقدمه عبدالکریم علی‌زاده برکتاب گلستان‌ارم (چاپ باکو، ۱۹۷۰) .

۲ــ تعبیر از قرآن مجید است (سورهٔ ۳۳ آیهٔ ۳۳)

سیاسی را در دستهای خود متمرکز کردند و ارزشهای اسلامی را در انگاره‌های منافع شخصی و طبقاتی خویش ریختند و در حالی‌که از لحاظ نظری امت جامعه‌ای مرکب از همهٔ مسلمانان قطع نظر ازمنشاء قومی و ملی ایشان بود وهمه افراد آن دارای حقوق و تکالیفی برابر بشمار می‌آمدند . از لحاظ عملی ، سروری و سیادت عرب بر مسلمانان‌غیرعرب پیوسته رو به فزونی میرفت بگفته آقای دکتر عنایت" امویان باتاسیس نظام ملک ومنحصر کردن همه مناصب حکومتی به اعضای خاندان‌خود . نوعی نظام اشرافیت عربی به‌زیان مسلمانان غیرعرب پدیدآوردند ." [۱]

امویان برای تحکیم این حاکمیت مدعی برتری فکری وفرهنگی اعراب بر مسلمانان دیگر شدند و برای پیش‌برد ادعایشان به تضعیف فرهنگهایی که پس از پیروزی اسلام در میان اقوام مغلوب باقی بود پرداختند حاصل این کار ایشان بروز گروه اجتماعی تازه ای درمیان مسلمانان به نام موالی (جمع مولی) بود که گروههای مختلف مسلمانان غیرعرب (مانند ایرانیان و مصریان و آرامیان) و دیگران را شامل میشد . ولی لبهٔ تیزشمشیر قوم پرستان‌اموی بیشترمتوجهٔ ایرانیان بود که چون وارثان و نمایندگان مدنیت برتر بودند " عقدهٔ خود کم بینی " را در اعراب طرفدار امویان شدیدتر میکردند .

موالی ایرانی ، بیش از گروههای دیگر در معرض انواع تبعیض‌ها وخواریها و اهانتهای فراوان فرمانروایان و کارگزاران اموی بودند و همین امر ایشان را به شرکت در قیام علویان و عباسیان بر ضد امویه‌برانگیخت.

با قیام سیاه‌جامگان خراسان بسرداری ابومسلم وسقوط بنی‌امیه (سال ۱۳۲ اسلامی) ایرانیان نخستین کامیابی خودرا بدست آوردند لذا تسلط مطلق عرب بر ایران قریب ۱۱۱ سال طول کشید .

۱ـ حمیدعنایت ، سیری دراندیشه سیاسی عرب ، ص ۴ .

عباسیان که خود از قشرهای متمول و متمکن قریش بودند و مانند آل علی نماینده‌ی جناح حق‌پرست و عدالتخواه نباید شمرد، پس از آنکه بسرکار آمدند به سخت‌ترین دشمنان اسلام و ایرانیان بدل شدند: کار پیشوایان عدالتخواه و حق‌بین شیعه را ساختند و آنها را نابود کردند و به کشتار طرفداران خویش مانند بومسلم یا فرقهٔ "راوندیه" دست زدند و در عمل نشان دادند که دست کمی ازامویان ندارند.

خلافت عباسی تقلید عربی سلطنت اشرافی ساسانی است هیات حاکمهٔ عرب تا آنموقع وقت کرده بود که به ثروت و تجمل و عیش و فساد و دستگاه منظم و بغرنج ستمگری و فرمانروائی از نوع ساسانی دست یابد و آنرا فرا گیرد.

در بارهٔ تجمل پرستی خلفای عباسی امثلهٔ فراوان میتوان آورد، از آنجمله چنانکه طبری گوید (جلد دهم ، صفحه ۲۷۲۶) مامون در شب زفاف باپوراندخت دختر حسن بن سهل هزار دانه الماس تابناک نثار کرد و چهل من شمع عنبرین سوزاند و سی ملیون درهم انفاق نمود.

خرج سفره مامون هر روز ششهزار دینار بود قسمتی از آن بصبح خرج میشد. مهدی عباسی " در عروسی هارون با زبیده ظرف های طلا پر از نقره به این و آن داد و آنقدر جواهر و زیور بعروس بسته بودند که توان راه رفتن نداشت.... و چون عروس به نزد هارون شد دانه‌های مروارید را که در آستین داشت بر او افشاند که برحصیر زربفت ریخت و حاضران از برداشتن آنها خودداری کردندو هارون گفت گرم کنید و زبیده دانه‌ای برگرفت و باقی را حاضران جمع کردند.... یک میلیون وسیصدوهشتادوهشت‌هزار دینار از مال مهدی

(یعنی مردم) براین عروسی خرج شد." [۱]

حتی منصور خلیفه که خودرا زاهد و دست از جهان شسته ! فرا مینمود ثروت و خواسته‌های فراوان گرد آورد. پس از وفات وی نزدیک چهارده میلیون دینار وسیصدمیلیون درهم در خزانه‌اش مانده بود و این مبلغی بود که به قول وی اگر تاده سال خراج مملکت به خلیفه نمیرسید برای خرج دستگاه و نگهداری لشکرش کفایت میکرد. [۲]

ثروت هارون که سخاوت مشهورش دایم آن‌را در معرض تلف می‌داشت، بسیار بود چنانکه بعد از مرگ بیش از نهصد میلیون‌درهم از وی باقی ماند. [۳]

امین پسر هارون در قصر خیزرانیه قصرهائی عظیم بنا کرد که بیست میلیون درهم در کار آنها کرده بود. [۴]

زنان ومادران وخواهران خلفا نیز غالبا در مال و منال و طلا وجواهر غوطه می‌خوردند. عایدی خیزران زن مهدی سالیانه به صدو شصت ملیون درهم می‌رسید. زبیده زوجه هارون نیز ثروت و مکنت هنگفت اندوخته بود. " وی برای لباس خویش اسرافی عجیب میکرد یکبار لباسی از پارچه کمیاب بدوخت که مخارج آن پنجاه هزار دینار شد." [۵]

مولف" حضاره الاسلام " مینویسد. " زبیده بکارها دست‌میزد که از حوصله شاهان برون بود وی فرشی از دیبا آماده کرد که تصویر

۱ــ دکتر حسن‌ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام ج۲، ص ۲۱۷.

۲ــ تاریخ ابن اثیر، ج ۵ ص ۴۳

۳ــ دکتر زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام ، ص ۲۴۱.

۴ــ ابن اثیر ج ۶ ، ص۲۱۲.

۵ــ تاریخ سیاسی‌اسلام ص ۳۰۸.

حیوانات وپرندگان از همه نوع بطلا بر آن نقش بود و دیدگان آنرااز گوهر و یاقوت کرده بودند و گویند یک ملیون دینار خرج آن کرد و هم اثاث خویش را طلای مرصع کرد و لباس زربفت گران‌قیمت برگزید و قبه‌ها از آبنوس و صندل و نقره بساخت و آویز پرده‌ها از طلا کرد و شمع عنبرین‌افروخت و موزه مرصع بگوهر کرد . "

پرپیداست که خلفای بنی عباس و خواهران ومادران نیکوکارشان! آنهمه پولرا از کار روزانهٔ‌خویش و عرق جبین و کدیمین بدست نیاوردند و تمام این مخارج سرسام‌آور بر طبقات زیرین اجتماع آنروز ــ به‌ویژه زحمتکشان روستا ــ که چون گاو شیرده مالیات می‌دادند وخون دل میخوردند تحمیل میشد .

وضع روستائیان این عهد بیش از پیش سخت شد و تحمل‌ناپذیر گشت . آویختن اجباری صفحهٔ‌سربی به گردن روستائیان تقریبا" تا اواسط قرن نهم معمول بود . به گفته قاضی ابویوسف[1] روستائی‌خراجگذار وضع بسیار دشواری داشت وتا کاملا" بدهی خودرا به‌دولت‌نمی‌پرداخت نمی‌توانست از محصول تازه استفاده کند .

ماموران مراقب بودند که زارع به غله مزرعه درو نشده دست نزند و درو و خرمن‌کوبی به تاخیر نیفتد و تحصیلداران میزان سهم دولت را هرچه زودتر معین کرده به انبارهای دولتی حمل کنند . بطور کلی شیوه دریافت خراج جنسی و نقدی بارسنگینی برای مردم بود و زارعین بیش از انچه مقرر بوده میپرداختند .

۱ــ ابویوسف ، الخراج ، ص ۶۰ .

" مشمولین خراج به شکل‌های مختلف آزار و شکنجه می‌دیدند و در معرض حملهٔ جانوران و گربه‌های وحشی وزنبورها گذاشته می‌شدند "[۱]

ارقام خراج بحدی بالا رفت که توده‌های رنجدیده آرزوی روزگار پیشین را میکردند و انعکاس این آرزو را در شعر شاعر آزاده شیعی میبینیم که :

یا لیت جورنـــی مروان عادلنا

و لیت عدل بنی العباس فی‌النار

یعنی :

ای کاش بیداد بنی‌امیه باز میگشت

و عدل بنی عباس درآتش میسوخت

خراجی را که مردمان ستم‌کش بعضی ولایات ایران در عهد " مامون " میپرداختند از قرار زیر بوده :

سواد (عراق)	۱۳۰ میلیون و ۲۰۰هزاردرهم
خراسان غیر از ماورالنهر	۷۳ " و ۲۰۰هزار "
فارس	۷۴ ملیون درهم
اهواز	۲۳ ملیون درهم
ری و جبال	۲۰ ملیون درهم
قسمتی از گرگان و طبرستان	۸ ملیون و ۳۰ هزار درهم[۲]

در آذربایجان که تودهٔ روستائیان در اراضی دولتی و املاک

۱ــ الوزراء والکتاب (اوایل قرن چهارم هجری). ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی ، ص ۱۸۶.

۲ــ الخراج تالیف قدامة بن جعفر ضمیمه مسالک‌الممالک ابن خردادبه ، ص ۲۵۰ منقول از حجه‌الحق ابوعلی‌سینا تالیف آقای دکتر سیدصادق گوهرین ، ص ۱۱۵.

خصوصی به کشت و کار مشغول بودند، خراج و سهم الاجاره هنگفتی می‌پرداختند. بطوریکه طبری اطلاع داده است در آنجا دائماً بین اشراف و رجال عرب برای تصاحب زمین‌ها با صاحبان زمین‌ها یعنی اهالی محل برخوردهای سخت میشده است.

زارعین و دهقانان محروم شده از مالکیت زمین ناچار بودند زمین را اجاره کنند و مالکین زمین هم با میل آنرا اجاره (سهم‌کاری) میدادند زیرا بر طبق معمول، خود آنها اقدام به ایجاد اقتصاد اربابی روستائی از طریق استفاده از کار زارعین سرقبالهٔ زمین نمیکردند. گذشته از اجاره‌های زمین (در بسیاری موارد همچنین برای آب و حیوانات زراعتی و وسائل کشت و زرع و بذر) مستاجر سهم کار از حاصل قسمت و سهم خود خراج را هم میپرداخت.

سهم آنها از $\frac{۱}{۱۲}$ تا $\frac{۱}{۳}$ نوسان داشت.[۱]

در اواخر سدهٔ هشتم بهره‌کشی از روستائیان وسایر توده‌های مردم به حد اعلای خود رسید و از سال ۸۱۶ میلادی (۲۰۱هجری) روستائیان آذربایجان و غرب ایران به قیادت بابک بضد این شرایط بیرحمانه و فشار توان‌فرسا بپاخاستند و خواب از چشمان خداوندان اجتماع ربودند.

قیام کنندگان را (المحمره) یا سرخ علمان و یاسرخ جامگان می‌خواندند زیرا خروج کنندگان رنگ سرخ را چون علامت شورش‌مردم علیه ظلمه بکار بردند.

۱ــ نگاه کنید به: مقالهٔ رستم علی‌اف دریادنامه سعید نفیسی.

شخصیت بابک

از آنجا که اکثر مورخان از مقاصد حقیقی سرخ جامگان بی‌اطلاع و یا در خدمت گروههای اشرافی بوده اند و به عنف و یا برضا بنام امیران و سلاطین تالیف میکرده‌اند لذا برای خویش، وظیفه‌ای جزاین نشناخته اند که قهرمان بزرگ ملی، انقلابی ایران و پیروان دلاروش را از هر باره بیالایند و هرزشتی که ممکن است بدانان منسوب دارند.

گفتند بابک با زن جاویدان عشقبازی آغاز کرد تا زن را صید خود کرد و آن زن او را بر اسرار شوهر خویش مطلع گردانید. زن جاویدان از پیش به بابک شیفته بود و بابک پنهانی با او می‌آرمید، آن فساد ارتکاب کرد که هرگز پیش از او و پس از او کسی نشان نداده است!

گفتند بابک و برادرش را (پس از اسارت) بر شتر نشانیده بمیان هر دو رف در آوردند و بابک چون آن کثرت مشاهده میکرد تاسف میخورد چون این همه مردم مفت از تیغ من جان بردند و بابک دشمن دین لعنه الله.[۱]

گفتند که "پیروان بابک خرم را درکوهستانشان جشنی است که در آن شب مردان و زنانشان با هم گرد آیند و می‌گسارند و ساز و نای نوازند ناگاه چراغ را بکشند و جامه‌ها را بر کنند و مردان در زنان در آویزند"[۲]

گفتند که "این بابک مردی بود که خرم دینی در آن عصر پدید کرد و مذهب او مذهب زنا دقه بود و اندر آن هیچ مقالت نبود جز دست باز داشتن مسلمانی و حلال داشتن نبیذ و زنا و خواسته

۱ـ نگاه کنید به مقالهٔ بابک حماسه‌ای در تاریخ، درکتاب دیدگاهها، نوشته مصطفی رحیمی ص ۱۴ـ۱۲ بااشاره به اسناد و مدارک.

۲ـ بغدادی (قرن چهارم). الفرق بین‌الفرق ص ۱۹۲.

و هرچه بمسلمانی اندر حرام بود او حلال کرد بر مردمان و مر صانع و نبوت را انکار کرد تا امر و نهی از خلق برداشت و خلق بسیار از اهل ارمینه و آذربایجان هلاک کرد و بکفر خواند و مسلمانان را همی کشت و سپاههای سلطان را همی شکست و سی سال هم بدین مذهب بماند و خلق بسیار تباه کرد و سبب دراز ماندن بابک آن بود که مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام از نماز، روزه، حج و قربان و غسل جنابت برایشان گران بود و می خوردن و زناکردن و از لواطه و مناهی خدای عزوجل دست باز داشتن ایشان‌را خوش نمیامد چون در مذهب بابک این همه آسان یافتند اورا اجابت کردند و تبع او بسیار شد......"[۱]

تا آنجا که برخی از این مورخین مادر بابک را زنی روسبی و ناشایست‌کار آنهم یک چشم (اعور) توصیف کرده اند!

" .... پدر بابک از مردم مدائن است و کارش روغن فروشی بوده، و بمرز آذربایجان آمد و در دهکده بلال‌آباد از بلوک میمد اقامت نمود، و کوزه روغن را بدوش میکشید، و درآن کوهستان دوره‌گردی میکرد و بزنی که از یک چشم کور بود، و مادر بابک است معاشقه می‌ورزید، و مدتها با وی عمل ناشایست انجام میداد، و در اثنائیکه هردو بگوشه دور افتاده ای از آن دهکده میان بیشه به شراب خوارگی مشغول بودند، چند نفر از مردمان آن دهکده برای برداشتن آب از چشمه ای که در آن بیشه بود آمده و صدائی باهنگ نبطیان شنیده، و بآن سوی رفته، و سر آنان هجوم آورده، و آن بنده خدا پا بفرار

۱- تاریخ بلعمی (قرن چهارم)هجری منقول از لغت‌نامه دهخدا، مقاله بابک خرم‌دین ص ۱۵۸.

گذاشت، و آنها از موی مادر بابک گرفته اورا بدهکده آورده‌وآبرویش را بردند... و بابک از این زن بدنیا آمد." [۱]

طبیعی است که از وراء این دود زهر افتراآت و انتسابات دیدن شخصیت واقعی بابک جز از طریق استنتاجات و انتزاعات‌منطقی میسر نیست و باید باتکاء قرائن و اخبار پراکنده پرنیان حقیقت را از قطران دروغ و بهتان زدود.

مثلا" مقدسی در اثر معروف خود مینویسد: " به نظر بابک تمام ادیان مختلفی که صاحب وحی بوده اند. باهم برابرند و هرکه دینی دارد اگر امید ثواب و بیم عقاب دارد بنزد پیروان وی براه صواب میرود و تحقیر اورا روا ندانند و اگر بر ضد مذهب ایشان کاری نکند آزار وی شایسته نشمرند." [۲]

یا مسعودی در " مروج‌الذهب " پس از بیان کیفیت قتل بابک می‌افزاید:

۱ــ ابن‌الندیم، الفهرست (نقل از واقد بن عمرو تمیمی. ص۶۱۱ــ ۶۱۲ ترجمهٔ رضا تجدد، ص ۴۸۰، چاپ مصر)
درباره اصل و نسب بابک ابوحنیفه دینوری مورخ مشهور و معتبر قرن سوم مینویسد: " مردم درنسب ومذهب بابک اختلاف کرده‌اند وآنچه برمن درست آمد وثابت شد اینست که او از فرزندان مطهر ــ بن فاطمه دختر ابومسلم بوده است و طایفه فاطمیه از خرمیه بوی منسوب اند."

۲ــ مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۳۰، و نیز نگاه کنید به: برتولد اشپولر، تاریخ ایران درقرون نخستین اسلامی، ترجمهٔ دکتر جواد فلاطوری، ص ۳۶۸.

" سپس سر اورا بخراسان بردند و در هرشهری و قصبه ای از خراسان‌گردانیدندزیرا که در دلهای مردم جای بزرگ داشت و کار وی بالا گرفته بود و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد ومردم را منقلب سازد . "

یا طبری مینویسد : زنان و کودکان بسیار بنزد افشین فراهم آمده بودند که میگفتند بابک اسیرشان کرده بود و آزادگانند از عربان و دهقانان (اشراف زمیندار ایرانی) . . . و چون بابک را گرفتند و تسلیم افشین کردند دستور داد مردم را در دو صف ببندند میان وی و بابک نیم میل فاصله بود . بابک را پیاده کردند که با جبه و عمامه و پاپوش، میان دو صف براه افتاد تا بیامد و پیش روی افشین بایستاد ، افشین در او نظر کرد که وی را سواره ببردند و چون زنان و کودکانی که در جایگاه بودند اورا بدیدند به چهره‌های خویش زدند و بانگ زدند و گریستند چندان که صداهایشان بلند شد افشین به آنها گفت :

" شما دیروز می‌گفتید اسیرمان کردند اما امروز بر او میگریید ، لعنت خدا بر شما باد! "

گفتند :

" با ما نیکی میکرد "[1]

همین عبارات پراکنده و مجمل که بصورت اعتراف ازخامهٔ کسانی جاری شده که در بارهٔ بابک به نیکی یاد نکرده‌اند . شخصیت‌انسانی وآزاداندیش بابک و مقاصد و آرمانهای روشن وی را نشان میدهد .

۱ــ طبری، ج ۱۳ ص ۵۲ــ۵۸۵۳ .

ترکیب عقیدتی خرم‌دینان

مورخان و محققان غالبا" خرم دینی را رشته‌ای، سلکی از مزدکی دانسته اند.

" چیزی که ظاهرا" مسلمست اینست که دین خرمی یکی از فروع دین مزدکی بوده و خرمیان را مزدکیان جدید و مزدکیان‌پس از اسلام باید دانست"[1]

لیکن مقایسه و تطبیق برخی مدارک، نشان میدهد که این استنتاج مطابق واقعیت نیست و خرم‌دینان بویژه عناصری از تعلیمات شیعیان را جمع و جذب کردند.

" بطوری که معلوم است در نتیجه تعقیب‌های ظالمانه‌شیعیان و تحت تاثیر خطر دائمی که آنانرا تهدید میکرد، درمیان‌آنها تعلیمات اخلاقی رواج و ترقی یافته که مشروط به ضرورت رعایت رازداری‌درمیان کلیهٔ کارهای آنان بوده است، این نظر که هرچند درمیان آنها، بلکه در اصل تعلیمات مذهبی مبدل به یکی از اصول عمده شده پیروی از آن هم برای منافع عامه از وظایف حتمی هر یک از اعضای جامعه شمرده شده است.

. مفاد آن مشمول کلمهٔ " تقیه " است. یک فرد علاوه براینکه میتواند، باید هم معتقدات خودرا مکتوم دارد و در محلی که مخالفان و دشمنان حاکمیت دارند نباید چنان سخن بگوید و رفتار کند که‌گمان به شیعه‌بودن او برند تا مبادا رفیقان خودرا بخطر بیندازد و مورد

۱ــ سعید نفیسی، بابک خرم‌دین، دلاور آذربایجان، ص ۱۵. نیز نگاه کنید به کتاب آقای هوشنگ باختری درباره بابک (نمایشنامه). ازقدما بغدادی و حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده خرم‌دینی را شعبه‌ای از آئین مزدکی دانسته‌اند.

تعقیب قرار دهد. بطوریکه گواهی مولفین قرون وسطی نشان میدهد، این تعلیمات اخلاقی شیعه‌های تمام فرق و شعب را خرم‌دینان اقتباس کرده بودند." [۱]

تحقیقات "رستم‌علی یف" همچنان بیانگر آنست که برخی‌از شیعی مذهبان علنا" در جنبش بابک شرکت‌جستند و بضد خلافت و مناسبات نفرت‌انگیز فئودالی جبهه گرفتند. محقق دیگر روسی ـ برتلس ـ نیز از نقش انقلابی و فعال فرق شیعه در جنبش خرم‌دینی یاد کرده می‌افزاید که خرم‌دینان آموزشهای مزدک را با اصول عقاید شیعه در آمیخته اند. [۲]

برخی منابع حاکی است که خرم‌دینان بسیاری ازاصول‌آموزشهای دین زردشت را نیز بقرض گرفته اند. [۳]

سیدمرتضی حسنی‌رازی در " تبصره‌العوام فی معرفه مقامات الانام " تالیف خود در قرون وسطی تعلیمات اسماعیلیه را باتعلیمات "باطنیه و خرمیه و صائبیه و بابائیه و محمره" یکسان میداند.

خواجه نظام‌الملک نیز مدعی است که " هر وقت خرم‌دینان

۱ــ رستم‌علی‌یوف ــ سعیدنفیسی وبررسی نهضت خرم‌دینان، منقول در یادنامه سعیدنفیسی، ص ۸۰. درکتاب عقاید مزدک (چاپ سوم، ص ۱۲۴) چنین آمده است: "رستم‌علی‌یوف‌می‌گویدتعلیمات خرم‌دینان جریانات‌واحد مذهبی وعبارت بوده است از ادامه ترقی آیین‌مزدکی." این استنتاج از سعیدنفیسی است که رستم‌علی‌یوف آنرا نقل وردمیکند نه اینکه عقیده وی باشد! (مدرک پیشین، ص ۷۶).

۲ــ آ.ی. برتلس، ناصرخسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین‌پور، ص ۷۹ ــ ۸۰

۳ــ بلاذری، فتوح‌البلان، ص ۳۲۹.

شورش میکردند ، باطنیه با آنها وحدت داشتند و به آنها کمک میکردند زیرا بنیاد هر دو کیش یکی بود "[1]

شهرستانی مولف " الملل و النحل" که از جریانات مذهبی و سیاسی آغاز قرون وسطی در شرق نزدیک آگاهی دقیق داشته "فرقه" " ابومسلمیه" را که تمایلات مسلمانی داشتند مسلکی از خرم‌دینان بشمار آورده است .[2]

ما بی آنکه ادعا و یا اطلاعات امثال خواجه نظام‌الملک وزیر را. زمینه استدلال قرار دهیم باتکای اسناد دیگر بر آنیم که:

جنبش سرخ جامگان خرم‌دینی ، جنبش مزدکیان جدید نبود بلکه درست گفته شود عبارت بود از جنبش عظیم سیلاب واری، که از انهار فکری و عقیدتی گوناگون سرچشمه گرفته بود ، همین هم یکی از عللی بود ، که بابک به آسانی توانست تمام مردم مخصوصا "توده‌های آذربایجانی را برانگیزد و نیروی گروههای گوناگون را در مبارزه علیه استیلاگران خارجی و یوغ جوروستم فئودالی و بخاطر کسب حقوق انسانی و رهائی مردم متحد نماید .

همینجا بگوئیم محققانی همچون دکتر ذبیح‌الله صفا[3] و مرتضی راوندی[4] و رستم علی‌یف که گفته‌اند خرم‌دینان بامسلمین کینه‌ئی سخت میورزیدند و قصد نابودی اسلام را داشتند ، راه خطا پیموده‌اند . چگونه ممکن بود شیعیان مسلمان در جنبشی که خواستار

۱ــ خواجه نظام‌الملک ، سیرالملکوک ، باهتمام ، هیبودارک .

۲ــ شهرستانی ، الملل والنحل چاپ مصر .

۳ــ دکتر ذبیح‌الله صفا تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۳۲ .

۴ــ مرتضی راوندی ، تاریخ اجتماعی ایران ج ۲ ص ۲۰۱

نابودی اسلام باشد شرکت کنند و دوشادوش خرم‌دینان بمبارزه علیه خلافت برخیزند؟

از این گذشته، خرم‌دینان چنانکه دیدیم عناصری از اسلام‌را جذب و جمع کردند و حتی " آدم و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) را تجسم ایزد می‌شمردند "[1]

افزون بر این، بغدادی که از موضع تعصب کور و خشک بر خرم‌دینان میتازد و دشمن سرسخت آنان بوده صریحا" می‌نویسد: "بابک مسلمانانی را که درمیان اتباع او بودند از اقامهٔ شعائر دینی منع نمی‌کرد، حتی بابکیان ایشان را در ساختن مساجدشان کمک میکردند."[2]

و نیز ابن حوقل میگوید: " خرمیه که ازاتباع بابکند قرآن‌میخوانند"[3]
استخری‌تاکید میکندکه: "درمساجدخرمدینان‌قرآن‌خوانده‌میشده‌است"[4]

همچنین شهرستانی که محققی مطلع و منطقی بوده می‌نویسد:

"بابکیان میگفتند همهٔ پیامبران با وجود اختلاف ادیان و شرایع از یک منبع الهام میگیرند و دارای روح واحدند. و هرکس متدین به دینی باشد، در صورتی که امید ثواب و بیم از عقاب داشته باشد، نزدایشان مصیب و برحق است. ازین‌رو تا آنگاه که به کینشان برنخاسته و قصد نابود کردن مذهبشان نکرده باشند هرگز زبان به بدگوئی کسی نمی‌گشانید و به کسی آزار نمی‌رسانند، بابکیان از خونریزی

۱ـ تاریخ ایران ترجمه کریم کشاورز ص ۱۹۰.
۲ـ نقل از تاریخ فلسفه در جهان اسلامی ص ۱۶۳.
۳ـ ابن‌حوقل صورةالارض ص ۳۷۲.
۴ـ نقل از دائرةالمعارف فارسی ذیل، خرم‌دینان

جدا پرهیز می‌کنند مگر آن هنگام که جنـگ و کشمکشی در میـان باشد"

از این اطلاعات دقیق و مستند قطعا" می‌توان نتیجه گرفت که خرم‌دینان نظر خوبی در باره اسلام داشتند و فقط با دستگاه خلافت عربی که موجد اسارت ملی و اقتصادی و اجتماعی مردم ایران بود و از اسلام و مسلمانی هم بهره‌ای نداشت، دشمنی میورزیدند وسرنگون ساختن این دستگاه جابر و کافر را هدف اصلی خویش قرار داده بودند.

اقدامات بابک و سیمای اجتماعی جنبش

منابع موجود فاقد اطلاعات لازم در بارهٔ اقـدامات اجتماعی بابک در قلمرو پهناور تحت سیطره وی است. آخر بابک بیش ازبیست سال برنواحی طالش اردبیل و مغان و سواحل ارس و بخشی از اران (فعلا" جزء آذربایجان شوروی است)و گاه بر سامانی وسیعتر از اینهم حکم میراند.

با توجه باینکه انبوه پیروان وی دهقانان و شبانانی بودنـد که علیه مالکیت خلافت و امراء وی، بسود احیاء مالکیت دهقانی‌برخاسته بودند، مسلم است که در این نواحی مقرراتی جز آنچه که در اراضی تحت سلطه بغداد مرسوم بود، تداول یافته بود. ولی کیفیت چنیـن اقداماتی از جانب بابک روشن نیست و باید منطقا" حدس زده شود. یعقوبی مینویسد " روز به روز ، روزگار شان سختتر می‌شود ،برسروران خود خروج میکنند ودستجاتی جهت غارت و چپاول تشکیل می‌دهند . "۱

بدیهی است سرورانی که یعقوبی از آن یاد میکند همان مالکیـن

۱ــ تاریخ فلسفه درجهان اسلامی تالیف حناالفـاخوری ـ خلیـل‌البحر ترجمه آقای عبدالحمید آیتی، ۱۶۳

فئودال محلی و امیران و حکام دست نشانده خلیفه بغداد بودند که اموال و املاک روستائیان را بزور میگرفتند و در دزدی و غارتگری دست توانائی داشتند و خرم‌دینان برای بازپس گرفتن املاک و اموال خود و کوتاه‌ساختن دست آنان بزور متوسل شدند و قوت را به قوت پاسخ دادند. ابن‌الندیم از زبان همسر جاویدان (یکی از پیشوایان خرم دینی) در بارهٔ بابک چنین میگوید:

" اورا حکمروائی روی زمین مسلم خواهد شد ستمگران وجباران را خواهد کشت. خواران شما به ارجمندان، افتادگان شما به سروران و بلند پایگان مبدل خواهند شد"[1]

ابن‌الندیم در این عبارات مجمل در واقع آنچه را که بابک در تلاش اجراء آن بود وبدان دست یافته بود بیان میدارد. بنابراین میتوان با محققان شوروی همراه شد که" خرمدینان ریشهٔ بی‌عدالتی را در وجود مالکیت خصوصی زمین و عدم تساوی اجتماعی می‌شمردند و شعار مالکیت عمومی اراضی ـ یعنی تسلیم تمام اراضی مزروع را به جماعتهای آزاد روستائی تبلیغ و علم کرده بودند و میکوشیدند تا روستائیان را از تابعیت فئودال‌ها وخراج دولتی و بیغار نجات‌دهند و مساوات عمومی را برقرار کنند"[2]

جنگ‌های طولانی و فرجام کار بابک:

مراحل عمدهٔجنگهای طولانی بابک علیه خلافت ودست‌آموزان آن در اسناد کهن[3] توصیف شده است.

۱ــ ابن‌الندیم، الفهرست ص ۴۸۱ (چاپ مصر ۱۹۴۸ میلادی)

۲ــ تاریخ ایران ص ۱۹۰ .

۳ــ طبری ج ۱۳ ،ابن اثیر ج ۱۱ و ۱۲ .

این توصیفات کاملا" نشان میدهد که بابک در اداره‌ٔ امور جنگ طولانی چریکی علیه لشکریان خلیفه مهارت عظیم داشت و تجارب جالبی گرد آورده بود. در اثر اطلاع دقیق از فراز و نشیب محل و گذرگاهها و گردنه‌ها و مختصات اقلیمی، بااستفاده از شیوه‌ٔکمین‌کردن در نقاط مساعد وشبیخون زدنهای جسورانه و بی امان بابک لشکریان خصم را بستوه درمیآورد. او هنگامی که وضع را برای رزم مساعد نمی‌یافت قادر بود مدتی دراز در کمینگاه خود منتظر باشد وباداشتن شبکه‌ٔ وسیع از جاسوسان در اردوگاه دشمن بهترین فرصت را برای ایراد ضربت برمیگزید و خود برراس سپاه چنان بی‌باک و سریع میتاخت و دشمن را غافلگیر میساخت که راه مفری برایش نمی‌ماند. بی‌جهت نبود که مامون خلیفه قبل از مرگ در طوس (۲۱۸ هـ) در وصیت خویش به معتصم جانشین خود دستورات و اوامر مفصل برای پیشرفت در مبارزه با بابک میدهد و خود معتصم اورا در کار لشکرکشی و فنون نظامیگری " بی‌نظیر " میشمرد.

سرداران سرخ جامگان نیز اکثرا بمثابه نمایندگان حقیقت ملت‌غیورایران‌از دلاوری و فداکاری بهره‌ای فراوان داشتند و درجنگ با لشکریان خلیفه بی‌پروا بودند. آذین سردار بابک میگفت:

"من از دست جهودان (سپاهیان و سرداران خلیفه) بقلعه پناه نخواهم برد و حتی زنان خودرا نیز به قلعه جای نمیدهم."[۱]

سرداران عرب و ترک خلیفه در اثر این پایداریها وبزرگمردیها و نیز به سبب تنگی راهها و سختی سرمای آنحدود از سرکوب کردن نهضت سرخ جامگان عاجز شدند. عاقبت معتصم افشین امیرزاده‌ٔ اشروسنه را به دفع آنان گسیل کرد. این افشین که خیدر بن کاوس

۱ــ طبری درحوادث سال ۲۲۲

نام داشت در زمان مامون اسلام آورده بود و چون با پدر و برادر تضادهائی داشت (تضاد سیاسی وسودجویانه) لشکر خلیفه را به سرزمین اشروسنه که بین فرغانه و سمرقند بود "و تا آن زمان استقلالی داشت هدایت کرده بود خود او نیز در لشکر خلیفه جانفشانیهاکرده بود و چندی در مصر جنگیده بود. و یکچند در غزاء روم خدمت‌کرده بود. وقتی معتصم این سردار تازه مسلمان را به جنگ بابک می‌فرستاد اورا اکرام بسیار کرد و ساز وآلت و دستگاه و نعمت فراوان داد. افشین راه آذربایجان را پیش گرفت و در دفع بابک بجد تمام ایستاد"[۱]

در واقع افشین با همهٔ آزمودگی و رزم‌آوری نتوانست صرفا از نظر نظامی بر بابک چیره شود. این غلبه از طریق خدعه وسیاست دست داد. تمام رفتار بابک از زمان گرفتاری تا مرگ نمودار روحی قهرمان استوار و تسلیم ناپذیر است. جزئیات این رفتار را مورخین متعددی نقل کرده اند. هنگامی که بابک پس از شکست نهائی در بیشه زارهای اران متواری بود و قصد داشت نزد پادشاه بیزانس تئوفیل بگریزد و اورا بمبارزه علیه خلیفه برانگیزد، " زنهارنامه معتصم برای بابک رسید. افشین بعضی از اتباع بابک را که پناهنده شده بودند نزد خود خواند و بآنها خبر داد و گفت امان‌نامه را نزد او ببرید یکی از پناهندگان فرزند خود بابک بود ولی هیچ یک از آنها حاضر نشدند که نامه را نزد بابک ببرند زیرا از او می‌ترسیدند. افشین به آنها گفت: بابک از این خبر خرسند و خوشحال خواهد شد.آنها گفتند: ما اورا بهتر از تو می‌شناسیم. دو مرداز میان آنها برخاستند و گفتند: تعهد کن بعد از کشته شدن ما تو از خانوادهٔ ما نگهداری کنی. افشین این تعهد را کرد هردو رفتند چون بابک آن دو مرد را

۱ـ دکتر عبدالحسین‌زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام ،ص ۴۶۰.

دید یکی را کشت و دیگری را باز گردانید که بفرزند چنین گوید : ای مادر فلان ! اگر تو فرزندم بودی دعوت خویش را دنبال کرده بودی و بدشمن نمی‌پیوستی تو زادهٔ من نیستی . اگر تو یکروز هم شده زنده باشی و سالار و سرفراز باشی از آن بهتر که چهل سال زندگانی کنی و بنده و خوار باشی "[۱]

افشین از راه دیگری درآمد . یکی از امیران آن نواحی بنام سهل بن سنباد که با بابک آشنائی و دوستی داشت اورا به دژ خود می‌برد و وعدهٔ پشتیبانی میدهد ولی روز دیگر بابک را به بهانهٔ شکار از سرای خارج میکند و تحویل سرهنگان افشین میدهد .[۲] بابک که دید نامردانه در دام افتاده روی بآن دوست خیانت پیشه نمود و بالحنی حزین گفت : " ارزان فروختی مرا بدین جهودان "[۳] سهل بن سنباد پاسخی داد که در واقع دادنامهٔ خلافت و اشراف ایرانی و عرب و ترک و ارمنی علیه بابک بود . سهل گفت : " ای مادر قحبه! کارتو چراندن‌گاو وگوسفند است ترا به‌سیاست وکشورداری ولشکرآرائی چکار؟[۴]

۱ــ ابن اثیر الکامل فی‌التاریخ ج ۱۱ ص ۱۵۷ . طبری مفصل‌تر آورده است (ج۱۳) .

۲ــ یعقوبی مورخ معاصر افشین مینویسد " افشین به بطریقان ارمنستان و آذربایجان نوشت تا بابک را تعقیب کنند و تعهد کرد که بهرکس اورا بگیرد و تسلیم کند یک میلیون درهم بدهد و از بلادشان صرف‌نظر کند". تاریخ‌یعقوبی ج۲ ص۴۹۹. ترجمهٔ مرحوم دکترمحمدابراهیم‌آیتی.

۳ــ جهودان اینجا یعنی ناکسان ومزدوران .

۴ــ مسعودی ، مروج‌الذهب ، لازم به یادآوریست که بابک درجوانی در کوهستانها به گاوچرانی و درتبریز به پیشه‌وری اشتغال داشته است . (اشپولر ، کتاب سابق‌الذکر ص ۳۳۶) .

آری بزرگترین جرم بابک این بود که ایـن شبـان گاو چران امکان نداشت به حسب و نسب اشرافی بنازد و نظام بلند تبـاری را برسمیت شناسد ولی آیا بابک بهتر از مامونها و معتصم ها و افشین‌ها از عهدهٔ تدبیر سپاه و سیاست برنیـامده بود؟ بیسـت سال پیشوائی پرقدرتش بسود او حکم میکند.

معتصم چنان از اسارت بابک ،این خوشبختی غیر منتظرشادان شد که افشین را غرق در جواهر ساخت. در این زمینه جرجی زیدان می‌نویسد:

" گرفتاری بابک برای معتصم پیروزی بزرگی بشمار میرفت. .... معتصـم آنـروز را جشن گـرفت و بافشین و همراهان او محبتها کرد و از روزی که افشین از سـامرا رفت تا روزی کـه بسامـرا برگشت هرروز یک دست خلعت و یک اسب برای افشـین می‌فرستاد و عـلاوه برانـام و خواربار وغیره هر روزی که افشین در برابر بابک سواره جنگ میکرد ده هزار درهم و روزی که سوار نمیشد پنج هزار درهم فوق‌الـعاده می‌پرداخت [۱] وهمینکه افشین به سامرا رسید معتصم بدست خـود دونشان جواهری بوی آویخت و بیست میلیون درهم باو انعام داد تا نصـف آنرا برای خود بردارد و نصف دیگر را میان سپاهیان خود تقسیم کند، هم‌چنین فرمان حکومت سند را برای وی امضاء کرد وشاعران را وادار ساخت بخدمت افشین بروند و اورا مدح بگویند. البته افشیـن برای این همه پول و خلعت و جاه و مقام به جنگ بابک رفت" [۲]

۱ــ آغاز ماموریت افشین بجنگ بابک درسال ۲۲۰ بود وی تاسال۲۲۳مدت سه سال درآذربایجان با بابک جنگید تابالاخره وی را گرفتار کرد.

۲ــ جرجی‌زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه علی‌جواهر کلام. ج ۲ ص ۱۸۰ ــ ۱۷۹

طبری می‌نویسد: " چندان معتصم بکار بابک دلبستگی داشت که برای نگاهداشتن راهها و دفع آفت برف و سرما از سامراء تا گردنه حلوان سواران و سپاهیان گماشت و در هر فرسنگی اسبی با ساخت نگاه می‌داشتند و ایشان اخبار را بیکدیگر میرسانیدند تا بمعتصم میرسید و از حلوان تا آذربایجان در هر منزلی فرسنگ بفرسنگ چهار پایان نگاه داشته بودند و هر یک روز یا دو روز چهار پایان را عوض میکردند و در هر فرسنگی ماموری بود که چون خبری از رسیدن ایشان باو میرسید بانگ میکرد و بکسی که بفرسنگ بعد بود خبر میداد وهمچنین از هر فرسنگ شبانه روز خبر بمعتصم میرسید و چون افشین به پلهای حذیفه رسید هارون پسر معتصم و خاندان متعصم نزد او آمدند و از او پیشواز کردند. وقتی افشین با بابک به سامرا رسید وی را درقصر خویش در مطیره جای داد. در دل شب احمد بن ابی داود، ناشناس نزد بابک رفت و باوی سخن گفت و نزد متعصم باز گشت و اوصاف بابک باوی بگفت، متعصم صبر نیآورد و خود بر نشست و ناشناس بدانجا رفت و بابک را بدید و در وی تامل کرد. بابک اورا نمی‌ـ شناخت و چون فردا رسید روز دوشنبه یا پنجشنبه بود مردم از باب العامه تا مطیره صف کشیدند. معتصم می‌خواست اورا انگشت‌نما کند و به مردم بنماید، گفت:

اورا چگونه آورند که انگشت‌نما گردد و همه اورا ببینند.

حزام گفت: ای امیر مومنان چیزی انگشت‌نماتر از فیل نیست.

گفت: راست گفتی و بگفت پیلی آماده کردند و بابک را قبا دیبا پوشاندند و بر پیل نشاندند با کلاهی مدور از سمور، وی تنها بود و محمد بن عبدالملک این دو بیت گفت:

قد خضب الفیل کعا داته

بحمل شیطان خراسان

والفیل لا تخضب اعضاوه
الا للذی شان من الشان[1]

و این ابیات را بمردم آموخته بودند و مردم در پی ایشان این ابیات می‌خواندند و کف میزدند و میرفتند و از مطیره تاباب ـ العامه مردم با ایشان رفتند"[2]

در بارهٔ وقایع این ایام برخی‌ها حادثه ای را نقل میکنند که نمودار دیگری از روح قوی و تسلیم ناپذیر بابک است. "ابن سیاح گوید چون که بابک خرمی را بگرفتند من و چند کس دیگر موکل او بودیم و اورا براه کرده بودیم و گفتند: که چون ترا پیش خلیفه برند و از تو پرسد که بابک توئی بگوی آری، یاامیرالمومنین، بندهٔ توام و گناهکارم و امیدوارم که امیرالمومنین مرا عفو کند و از من درگذرد. چون بابک را مقید در پیش او بردند گفت: بابک توئی؟

گفت: آری و خاموش شد وی را بچشم اشارت کردیم، بدست بفشردیم که آنچه ترا تلقین کرده بودیم بازگوی، البته هیچ سخن

۱ـ فیل را چنانکه شیوهٔ اوست، رنگ کرده‌اند ـ شیطان خراسان‌را می‌برد. و فیل اندام خودرا رنگین (خضاب) نمیکند (یااعضای فیل را رنگ نمی‌کنند) مگر برای حادثه‌ای مهم وبرای کسی‌که پایه‌وی برترازدیگران است!

عبدالملک این شعر رابمناسبت دیگر سروده بود ولی کودکان وعوام بغداد آن‌را در مورد بابک خواندند. البته بابک خراسانی نبود خوانندگان این ابیات قصد دشنامی به سرکش‌های ایرانی داشتند. و این شعر تصنیف مانند را عوام و اطفال شادی‌کنان و پای‌کوبان ودست زنان برای مازیار نیز خواندند.

۲ـ طبری درحوادث سال ۲۲۳

نگفت و روی ترش نکرد و رنگ روی او نگشت."

خواجه نظام‌الملک در اثر معروف خود "سیاست‌نامه" صحنه دیگری درباره مرگ بابک نقل میکند که لرزاننده است و نمودار قوت نفس و قدرت روحی شگرف این شبان مردمدوست است. باید دانست که خواجه نظام‌الملک از آن کسانی است که از طرفی به سبب خصلت اشرافی و از طرف دیگر اهمیتی که برای تمرکز قائل بود ازهمهٔ قیامها با خصومت یاد میکند وی می‌نویسید:

"چون یکدستش ببریدند دست دیگر در خون زد و روی‌خود مالید، همه روی خودرا از خون سرخ کرد. معتصم گفت، ای سگ این چه عملی است؟ گفت: در این حکمتی است. شما هر دو دست وپای من بخواهید برید و گونه روی مردم از خون سرخ باشد، خون ازروی برود زرد باشد. من روی خویش در خون سرخ کرده‌ام تا چون خون از تنم بیرون شود، نگویید که رویم از بیم زرد شد."

این داستان را ابن جوزی و قاضی تنوخی هم آورده اند و مطهر بن طاهرمقدسی که دو قرن قبل از خواجه نظام‌الملک میزیسته است آن را بر وجه ایجاز نقل کرده و مینویسد:[۱]

"گروهی گفته اند که چون بابک ملعون (دستش را بریدند خون خودرا برویش مالید و خندید تا مردم ببینند که از دست‌بریدن دردش نیآمد و روان او چیزی از آن حس نمیکند."

در بارهٔ کیفیت قتل بابک طبری مینویسد:

"چون بابک را در دارالعامه نزد معتصم بردند فرمان داد جلاد (شمشیردار و میرغضب) بابک را بخوانند. حاجب خلیفه از باب‌العامه بیرون آمد و بانگ میزد. نودنود که نام جلاد بابک بود

۱ــ البدء و التاریخ ج ۶ ص ۱۱۷.

بانگ نود! نود! برخاست تا اورا بیاوردند. معتصم دستور داد که دودست و دو پای بابک را قطع کند، آن را قطع کرد و بابک ازپای در افتاد و سپس فرمان داد که گلوی او را ببرد و شکم اورا بدرد و سر اورا بخراسان فرستاد و پیکر اورا درسامرا نزدیک عقبه شهر بدار افکندند و آن جایگاه یعنی دار بابک در سامرا شهره است."[1]

از بابک برادری عبدالله نام بازمانده بود که با او اسیر شد و چون او مرگی حماسی و مردانه برگزید: " راوی گوید که مرا فرمودند که برادر او (عبدالله) را به بغداد برو بر سر پل بغداد عقوبت کن... چون او را به بغداد بردم و دست‌وپای او ببریدم در آن حالت مرا گفت: فلان دهقان را از من سلام برسان و بگوی که: در این حالت ما را از شما فراموشی نیست. و در این همه عقوبت که با وی کردیم یک ذره گونهٔ او نگشته بود."[2]

طبری نیز مینویسد: " معتصم برادرش عبدالله را با ابن شروین نزد اسحق بن ابراهیم به بغداد فرستاد وفرمود که‌گردن وی را بزند و با او هم چنان کند که بابک کرده است..... بامداد رهسپار شدند و ببغداد رسیدند و اورا براس‌الجسر بردند و اسحق بن ابراهیم فرمود که دستها وپاهای وی را ببرند و او هیچ سخن نمی‌گفت و سپس فرمود که اورا را بدار افکنند و درجانب شرقی‌بغداد درمیان دوجسر اورا بدار افکندند"

سالیان دراز پیکر این دوبرادر قهرمان بردار آویخته بود. هنگامی که هموطن بابک، مازیار رابرهمین جایگاه بردار کردند (۲۲۵ هجری) پیکر فروخشکیدهٔ بابک در کنار او بود.

۱ــ طبری در حوادث سال ۲۲۳.

۲ــ محمدعوفی، جوامع‌الحکایات و لوامع الروایات.

مستند سازی یک پندار.

نام بابک غالبا" درردیف نام افشین و مازیار می‌آیـد و از هرسه بمثابهٔ نمایندگان حقیقت ملت‌ایران که گویا قصد احیای شیوهٔ دیرین، و تجدیدعظمت و شکوه پیشین داشته‌اند، سخن گفته می‌شود چنانکه شادروان سعیدنفیسی در مقدمهٔ "بابک خرم‌دین" تصریح میکند که:

"..... گوئی همهٔ‌مردم ایران از مرز شام گرفته تااقصای کاشغر، همداستان و یک کلمه بوده‌اند، و همه بایکدیگر پیمان بسته بوده‌اند. از هرراهی که بتوانند این گروه سوسمارخوار بی‌خط و دانش را نگذارند، برجان و دل‌ایشان، فرمانروائی کند، و زبان و اندیشه و نژاد وفرهنگ وتمدنشان را براندازد. تاجائیکه توانستند در میدانهای جنگ، جان‌سپاری کردند و .... رخنه دربارگاه خلافت افکندند و شکوه دربار ساسانیان را بار دیگر تازه کردند..... درمیان کسانیکه علمداران این جنبش‌های ملی بوده‌اند چند تن را باید زنده نگاه ـ دارندهٔ‌ایرانی شمرد. و جای‌آن دارد که ایرانیان، ایشان را (پهلوانان) داستان وتاریخ خود، وجانشینان شایستهٔ‌دستان و زال ورستم و بهمن و اسفندیار روئین‌تن، بدانند و حماسه‌های بسیار، وقف سران این مردم بزرگ مانند "ابومسلم" و "مازیار" و "افشین" و "بابک" و "طاهر پسر حسین فوشنگی ..... کنند."[۱]

همچنین مینوی (البته مینوی جوان زیرا بعدها تغییر ذهنیت داده) و صادق هدایت درانگیزه‌کاوی قیامهای صدر اسلام (ایران) میهن‌پرستی، زنده‌کردن کیش و عادات ایرانی و بازگرداندن استقلال ایران را علت عمده و اساسی گرفته‌اند و نوشته‌اند که:

۱ــ سعید نفیسی، بابک خرم‌دین، ص ۸ ــ ۷

" منظور همهٔ این متحدین (افشین و بابک و مازیار) زمین زدن قوت عرب بود و سرکشان ایرانی برای بازگرداندن استقلال ایران و زنده‌کردن کیش و عادات ایرانی ، نقشه میکشیدند . "[۱] و " تاریخ و سرگذشت مردان نامی ایران مانند ابومسلم خراسانی وبرمکیان وبابک و افشین و مازیار وغیره که هر یک جداگانه داستان دلچسب و فصل مهمی از تاریخ ایران است از رشادت و استقامت و زیرکی و کاردانی ایرانیان تادوقرن پس از استیلای اعراب حکایت میکند و نشان‌میدهد که هنوز ایرانیان برای استقلال خویش میکوشیدند و فر و شکوه دورهٔ ساسانی و برتری نژادی و فکری خودرا بکلی فراموش نکرده بودند "[۲]

چنانکه میدانیم ، قیامهای صدراسلام ایران ، همه آنگونه که ایرانپرستان افراطی و نژادپرست تفسیر میکنند ،یکپارچه وهمسان نبوده است .

مازیار و ابومسلم در قیام خود ، بهیچ‌رو انگیزه همانند و یکسان نداشته‌اند . مازیار نماینده اشرافیت زخم‌خورده و متلاشی شده ایرانی و سخنگوی نژادگان و بلندتباران بود که قصد داشت کیش و عادات ایرانی زنده کند و آب رفته را به‌جوی باز آرد . و حال آنکه ابومسلم درمسلمانی تعصب داشت و خواهان استقرار حکومتی برپایه اصول اسلام بود و می‌پنداشت اگر بنی‌امیه فرو افتد و بنی‌عباس بسر کار آید . آرزویش برآورده میشود و ایرانیان به آسایش و رفاه نسبی می‌رسند . اشتباه بزرگ ابومسلم این بود که نمی‌توانست درک کند که توده های ایرانی و عرب هیچگونه پیوند ونزدیکی باخاندانهای فئودال بنی‌امیه و بنی‌عباس ندارند وبنی‌عباس همان راهی را می‌پویند که اسلاف آنان

۱ــ مینوی و هدایت ، مازیار ، ص ۱۱ .

۲ــ همان کتاب ص ۱۲ .

پوییده اند .

ابومسلم خود در واپسین سال حیات ، باین واقعیت دردناک برخورد و در " توبه‌نامه" خویش از عشق و اعتمادی که به خاندان عباسی داشته سخت اظهارندامت میکند. ابومسلم ، در توبه نامه‌ای به منصور که عموما" آنرا مهمترین انگیزهٔ قتل وی شمرده‌اند ، رنج‌بی‌پایان حاصل از ایمان نابجای خویشرا ، این‌چنین خاطرنشان میسازد :

"من رهبری از دودمان پیغمبر داشتم که همی بایست احکام الهی‌را بمن بیاموزد . و من پنداشتم که " علم‌راستین" رانزد اوخواهم یافت . اما او ، حتی "قرآن" را ، وسیلهٔ فریب من ساخت . زیرا ، به سبب علاقه‌ای که به‌اموال این جهانی داشت ، آن کتاب مقدس را ، تحریف میکرد رهبر من ، مرا بنام خداوند ، فرمان داد ، تاشمشیربرکشم . رحم وشفقت را ، یکباره از دل بیرون همی کنم ، هیچ پوزشی را از مخالفان نپذیرم . برکمترین لغزشی نبخشایم . و من نیز چنین کردم ، و راه قدرت و توانائی را ، برای شما گشودم . زیرا که شما را بدرستی نمی‌شناختم .

اما اکنون خداوند مرا از گمراهی بیرون آورده است شما را دیگر خوب همی‌شناسم ، و برگذشته پشیمانم ، و توبه همی‌کنم ، امیدوارم که خداوند ، ستم‌های نادانستهٔ مرابیخشاید . اما اگر نبخشاید ، و مرا کیفر دهد ، باز هم باید اورا دادگر بدانم ."[1]

مازیار با بابک هم ، در یک ردیف نمی‌تواند بود وافشین نیز روحش را به خلیفه بغداد فروخت و سودائی جاه‌طلبانه درسرداشت .

افشین را قهرمان ملی و حامی نهضت استقلال‌طلبانه نامیدن

۱ـ دامسته‌تر ، مهدی ، ص ۳۱ . دکتر صاحب‌الزمانی دیباچه‌ای بررهبری ، ص ۴۵۲ متن‌نامه درتاریخ طبری نیز آمده است .

نشانه کور ذهنی است و سقوط در ورطه خاک‌پرستی.

چگونه ممکن است هم بابک را قهرمان ملی بدانیم وهم‌کسی‌که ریشه سرخ جامگان را کند و برای دستگیر کنندهٔ بابک یک میلیون درهم جایزه تعیین کرد! افشین کبک‌خوار با خط ودانش بوعدهٔ‌پول، بوعدهٔ‌حکومت، بابک را تسلیم عرب " سوسمارخوار بی‌خط‌ودانش! " کرد.

چه‌خوش گفته است آقای زرین‌کوب: " افشین را کوشیده‌اند از قهرمانان ملی ایران وانمود کنند. از تحریکها و توطئه‌هائی که او برضد دستگاه خلافت درنهان انجام میداد، بااعجاب و تحسین یاد کرده‌اند. خیانت آشکاری را که او نسبت به مازیار و بابک کرد، از روی مصلحت دانسته‌اند. دراین نکته‌ها جای تردید است. افشین، چنانکه از تاریخ زندگی او میآید، شاهزاده‌ای جهانجوی بود. جزجمع ثروت برای کسب قدرت اندیشه‌ای نداشت. می‌خواست به سلطنت خراسان برسد و برای این کار حتی پدر وبرادر خودرا فدا میکرد. می‌کوشید تا مال و ثروت جمع کند و برای این مقصود، به لشکریان خود و حتی به دوستان خود خیانت میورزید. برای آنکه به آرزوهای شیرین خود برسد، از فداکردن وجدان خود نیر دریغ نمی‌کرد. عربان را دشمن میداشت و هرگز در باطن، کیش و آئین آنان را نپذیرفته بود، اما حب جاه وعشق مال اورا به خدمتگزاری خلیفهٔ عربان مجبور میکرد، به آئین دیرین‌خود وفادار مانده بود. اما برای جاه و مال مجبورشد به نام مسلمانی همکیشان و همنژادان خودرا طعمهٔ تیغ کند. اعراب را تحقیر میکرد اما چنان که خود او میگفت، برای خاطر عربها به هرکاری که از آن نفرت داشت تن در میداد حتی برای خاطر آنها دنبه می‌خورد و برشتر سوار میشد و نعلین میپوشید. دشمنی او باآل طاهر از آن‌رو بود که به خراسان چشم داشت و بر امیران آن رشک

میبرد. دوستی او با مازیار دسیسه‌ای برضد آل طاهر بود و سرانجام به خدعه مازیار را نیز قربانی این دوستی کرد."[۱]

مازیار که خود قربانی جاه‌طلبی و فزونجویی افشین شده بود از جهت اجتماعی راهی جدا از بابک پیموده است. بخلاف بابک، تباری بلند داشت و نسبش به سوخرا میرسید که سرکردهٔ خاندان کارن (قارن) بود. خانواده کارن یکی از هفت خاندان اشرافی ایرانی در عهد ساسانیان محسوب میشدند که در غارتگری و ستم به‌مردم بی‌پروا و بی‌باک بودند به ویژه با رژیم فئودالی ساسانی جوش‌خورده در فرو کوفتن و سرکوب‌کردن نهضت مزدکی کوشش پی‌گیری بکاربردند.

دردوران اسلامی نیز تااندازه‌ای موقعیت ممتازشان را حفظ کرده از دسترنج مردم سفرهٔ خودرا رنگین میکردند. مازیار درچنین خاندانی چشم به‌جهان گشود و وارث میراث اشرافی طبقه ودودمانش شد. البته در تاریخ بارها وبارها دیده شده است کسان بسیاری که در دامان خانواده‌های اشرافی و مرفه و استثمارگر بالیده‌وپرورده شده‌اند به نیروی شوق وشوری معنوی، ازعلائق خودپرستانه و ارزشهای‌اشرافی بریده اند و حتی دوشادوش ستمدیدگان و حق‌پرستان علیه خاستگاه و خاندان و طبقه خود به نبرد برخاسته‌اند، از این جهت بدیهی‌است مازیار را به سبب خاستگاه طبقاتی‌اش نمیتوان محکوم کرد و عنصرضد مردم بحساب آورد. مازیار فقط بخاطر مقاصد خودپرستانه و مطالبات ضداجتماعی خود محکوم و مردود است. او از عرب بیزار و متنفر بود و میخواست یوغ چیره‌دستی و برتری‌جوئی تازیان را درهم شکند و به سیادت و سیاست آنان پایان دهد ولی درعین‌حال قصد داشت حکومت مستقل وخودفرمان خودرا بروش ساسانیان بگرداند و سامان دهد، و

۱ــ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب دو قرن سکوت ، ص ۹۱.

شیوه‌های تئوکراتیک و اریستوکراتیک اشراف و شاهان ساسانی را جان دهد و زنده کند. بهمین دلیل، از اعمال زورگوئی‌وستم مالیاتی و چاپیدن و چپاول‌کردن اموال مردمان زحمتکش و پیشه‌وران وسوداگران شهر و روستا پروایی نداشت و حتی آنهارا بکار اجباری می‌گماشت.[۱] مازیار پس از آنکه دستگیر و اسیر شد" آنچه از اموال خویش باخود همراه داشته بود شش هزار دینار زر نقد بود و هفده دانه زمرد و شانزده پاره یاقوت سرخ و هشت‌بار صندوقهای محتوی جامه‌ها و پارچه های گوناگون و .....".[۲]

اموال مازیار منحصر به اینها نبود وبسیاری از دفاین اوکشف ناکرده ماند، از آن‌جمله است دفاین قلعهٔ‌طاق که یاقوت درمعجم ـ البلدان به آن اشاره میکند.

روشن است که اینهمه اموال و دفینه های سیم وزر از ثمرهٔ کار ونج مازیار فراچنگ نیامده است. همهٔ‌این پولها و مالها را از طبقات زحمتکش و بازرگانان کم‌مایه گرفتند و دراختیار قهرمان نهضت ضد عرب و ضد اسلام[۳] گذاشتند. بااین اوصاف، محققانی که مازیار را همچون بابک مدافع و مبین آرزوها و امیدهای ملت ایران دانسته‌اند خطا اندیشیده‌اند. بابک مقیاسها و معیارهایش از مقوله‌ای دیگر بود! اوهم مدافع تسامح معنوی و شکیبائی مذهبی بود و هم پشتیبان محرومان و رنجکشان و رهبر بزرگ جنبش ملی ـ ضد طبقاتی و لذا از اشراف ایرانی‌نماوخدمتگزارخلیفه‌همان‌اندازه‌نفرت داشت که از اشرافیت عرب. وریشه شکست سیاسی ونظامی اورا هم باید دراتحاد نامیمون اشراف

۱ـ تاریخ طبرستان تالیف ابن اسفندیار، ج۱، ص ۲۱۱.

۲ـ نگاه کنید به " مازیار " نوشته مینوی و هدایت، ص ۷۲ ـ ۷۱.

۳ـ مازیار بخلاف بابک، بااسلام و مسلمانان هم‌دشمنی میورزید.

ایرانی و عرب و ارمنی و ترک وخودپرستی مازیار و خیانت و خدعه افشین جستجو کرد. تبلیغات و برچسبهای مهیب دستگاه خلافت نیز در شکست و انزوای سیاسی بابک سهمی نمایان داشته است. چنانکه میدانیم شکست سیاسی و نظامی بابک را نمیتوان شکست قطعی ایدئولوژی اجتماعی بابک دانست، چهره خندان وامیدوار بابک ونستوهی وسرسختی وی در فرآیند پیکار، به پویندگان راه حق دل میدهد و از جاودانگی حقیقت و تباهی پذیری ضد حقیقت حکایت میکند.

۲

نمد پوشان

جهت اعتقادی و اجتماعی جنبش نمدپوشان

جنبش نمدپوشان حروفی که نفوذ آن بسرعت در سراسر ایران و ترکیه عثمانی و سوریه بسط یافت و بگونه‌ای گسترده از جانب گروههای پیشه‌ور وبازاری وسایر نیروهای ملی و مترقی زمان مورد استقبال قرارگرفت، عظیم‌ترین جنبش اجتماعی پس از تسلط تیموریان است.

نمدپوشان حروفی برای خوردکردن یوغ سیادت و سیاست تیموریان که موجد اسارت ملی مردم ایران بود، و همچنین موجد اسارت اقتصادی و اجتماعی وی نیز بشمار میرفت، اقدامات وتلاشهای وسیعی بعمل آورده‌اند. برراس جنبش مولانا سید فضل‌الله‌استرآبادی متخلص به نعیمی قرار داشت که میرانشاه ولد امیرتیمور گورکان وی را در پنجشنبه‌ی ۶ ذیقعده‌ٔ ۷۹۶ اسلامی بدست خود کشت. نعیمی خود در زمره پیشه‌وران فقیر بود و به طاقیه (کلاه) دوزی اشتغال داشت، ابن حجر عسقلانی درکتابی که بزبان عربی نوشته از نعیمی با عنوان " متقشف" یاد می‌کند و " متقشف به کسی گفته میشود آ به خوراک روزانه خورسند و به جامه پاره و زندگانی سخت بسازد"[۱]

۱ــ دکتر صادق‌کیا، واژه‌نامه گرگانی (چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۰شمسی، ص ۲۳).

نعیمی آگاهانه به فقر و ساده زیستی روی آورد زیرا نیک میدانست‌کسی که با گرسنگی مردم و فقر اجتماعی مبارزه میکند باید گرسنگی خودرا بپذیرد. نعیمی در عین حال مرد اندیشه،و اندیشمند و نظریه پردازی برجسته بود و بگفته پطروشفسکی " متفکری مستقل بوده و افکار تازه داشته و بیان کرده و نویسنده‌ای پرکار بوده است ." [۱]

جهت اعتقادی حروفیه.

برخی (فقط برخی !) از محققان و مورخان مارکسیست که در غم پیشداوریهای دگماتیسی خود فرومانده‌اند و از درک روح تاریخ زمان عاجزند و بویژه دربارهٔ جهت اجتماعی و فلسفی اسلام و مفاهیم شرک و کفر و توحید و ایمان تصوری بازگونه و بچگانه دارند[۲] کوشیده‌اند جنبش شیعی حروفی را از مضمون توحیدی و عرفانی اش پوک و تهی سازند و بآن جنبه‌ی ماتریالستی دهند[۳] اینان ــ برغم علم نمایی و علم آلودکردن حرفهایشان ــ برچسبهای کفر آمیزی را که دشمنان حروفیه (محافل و ملایان و مورخان رسمی) بدیشان زده اند و اتهامات و

۱ــ پطروشفسکی ، اسلام در ایران ، ص ۳۲۲.

۲ــ " دین‌اسلام انسان را دعوت میکندکه بسرنوشت‌خود بآنچه‌برپیشانیش نوشته شده ــ تن در دهد ، راضی گردد ، از نعم دنیوی چشم بپوشد و دراندیشه‌ی سودای آخرت عمر را بسر برد . " حمیدآراسلی ، درکتاب عمادالدین‌نسیمی نشریات دولتی آذربایجان، باکو ۱۹۷۳ ، ص ۵) و بااینگونه دریافت و فرایافت فوق‌العاده علمی (!) میکوشد تباین افکار نسیمی را بااصول اسلام نشان دهد .

۳ــ فی‌المثل بنگرید به : عمادالدین نسیمی تالیف حمیدآراسلی ،وجنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان نوشتهٔ علی میرفطروس.

افتراآت ناروایی را که بر آنان وارد آورده‌اند در حد حقایق علمی می‌پذیرند و مایهٔ استدلال قرار میدهند. گویا نمیدانند مورخین ایرانی و عرب در هر موردی که نیروهای مترقی و مخالف جنبشی بر پاکرده و بر پاسداران و مزدوران استبداد بیرون آمده‌اند نتوانسته اند و یا نخواسته اند ژرفای مقصود قیام کنندگان را بدست آورند و بهمین جهت جنبش‌های ضد فئودالی بند گسلان و شکنجه دیدگان تاریخ را جنبه بد مذهبی و بی‌دینی و زندقه داده‌اند و هرکسی را که برضد نظام ستمگر برخاسته است زندیق و ملحد و کافر و بد دین خوانده‌اند و نام شریف و خاطره‌ی گرامی اورا به تهمت و افترا آلوده اند، در بارهٔ رهبران و پیروان نهضت" حروفیه "نیز همین معاملت را روا داشته‌اند[۱] از این نکته که بگذریم، مورخان و محققان مارکسگرا، گاهی نیز از بطن هزاران بیت دیوان شعر نعیمی و نسیمی که حاوی ناب‌ترین و ژرفترین دریافتهای توحیدی و عرفانی است چند بیتی را ــ آنهم دم بریده و ناقص وتحریف شده ــ[۲] بیرون میکشند و درجهت اثبات ذهنیات و

۱ــ حجت و مستند آقای میرفطروس در اثبات خصلت ماتریالیستی (!) نهضت پسیخانیان نیز، همین اتهامات و افتراآت دشمنان‌نهضت‌است

۲ــ در دیوان نعیمی باهتمام رستم علی‌اف (ص ۳۶) آمده:

گویی که بغیر ما کسی نیست　　ازخویش تو این حدیث متراش

آقای میرفطروس مصرع اول را بدین‌گونه وارونه کرده اند.

گوئی که به غیر ما کسی هست؟ (کتاب سابق‌الذکر میرفطروس، ص۴۲) و بعد نتیجه گرفته‌اند که نعیمی ماتریالیست بوده! بگذریم از اینکه وارونه شده‌اش هم مبین نظر ایشان نیست ولی درکتاب آقای‌میرفطروس اینگونه جعلیات و تحریفات بسیار و بسیار هست! " پیروان نعیمی در برابر اهل حق خودرا " اهل فضل ودانش " میدانستند (ص ۴۲ کتاب ←

مدعیات خود برداشت میکنند و چون دیوان این دو شاعر هنرمند و حق پرست را از مضامین عرفانی و الهی لبریز و سرشار می‌بینند ودر نتیجه از نادرستی استدلال و ادعای خود و بی‌پایگی و بی مایگی اینگونه برداشتها آگاهند، حیله‌ای دیگر می اندیشند و بدون دادن سندی و آوردن دلیلی ناشیانه و در عین حال خیلی قاطعانه نظر میدهند که اینان در عنفوان جوانی و در آغاز کارشان دارای تمایلات عرفانی و الهی بوده‌اند ولی بعدا" و درجربان زمان عقلشان پخته و آزموده شد و به مکتب علمی ماتریالیسم (و نه مارکسیسم !) رو آورده اند.

" مبانی تئوریک و ایدئولوژیک حروفیه بیش از همه در آثار و اشعار نسیمی دیده میشود، نسیمی در آغاز فعالیت ادبی خود، دارای گرایش های عرفانی و الهی بود و تعجب‌آور نیست که درآثاراو با این عقاید و افکار برخورد می‌کنیم. او پس از مدتی تحصیل و آشنایی با فلسفه های گوناگون، به اندیشه نوینی دست یافت: *انسان خدایی حلاج*، نسیمی انسان را آفریننده‌ٔ جهان، موجودی ازلی و ابدی میداند"[1] و دارای عقاید "آته‌ئیستی" بود.[2]

به خلاف خیالبافی آقای میرفطروس، در تمام آثار و اشعار نسیمی گرایشهای عرفانی و الهی را آشکار می‌بینیم و می‌یابیم خواه

مورد بحث) . مگراهل‌حق‌بودن جرم است!! باتوجه باینکه پیروان نعیمی مکرر در مکرر خودرا " اهل حق" و " اهل دل " خوانده اند ولی هرگز " اهل فضل ودانش " نخوانده‌اند! فضل و دانش ارزانی جاعلین و جاهلین تاریخ باد.

۱ــ کتاب یادشده آقای میرفطروس ، ص ۴۸.

۲ــ همان کتاب ، ص ۵۴.

در نخستین سالهای فعالیت ادبی‌اش که " هاشمی " و " سید "تخلص داشته و خواه مدتی که با تخلص " حسینی" شعر سروده و خواه در اواخر عمر که بعد از آشنایی با فضل‌الله و گرویدون به جنبش حروفی تخلص " نسیمی " را برگزیده است.[1] و درست بر خلاف آنچه که آقای میرفطروس پنداشته اند و به اذهان ساده اندیش و ماتریالیسم پسند باورانده‌اند در دوران اخیر زندگیش یعنی پس از آنکه به جنبش حروفیگری گروش یافته این گرایشها ــ گرایشهای عرفانی و الهی ــ در اشعار وی با شدت بیشتری نمایان گردیده است، و وجود صدها ــ آری صد ها! ــ غزل عرفانی و الهی که با تخلص " نسیمی "سروده شده دلیل بزرگ این مدعاست.

تقلید روان از ره توحید بعیدند
ز آنست که هرگز بحقیقت نرسیدند
ره در حرم کعبه مقصود نبردند
هر چند درین بادیه هر سوی دویدند
در گفت و شنیدند طلبکار همه عمر
این طرفه که همواره درین گفت وشنیدند
آن شاهد گلچهره ز رخ پرده برانداخت
این کور دلان رنگی از آن چهره ندیدند

۱ــ اینکه نسیمی در اوایل " هاشمی " و " سید " و مدتی هم " حسینی " تخلص می‌کرده و پس از گرویدن به جنبش حروفی‌گری تخلص"نسیمی " را برای خود برگزیده در منابع زیرین تصریح رفته:
الف ــ عمادالدین نسیمی، حمید آراسلی.
ب ــ مقدمه دیوان نعیمی و نسیمی (باهتمام، رستم‌علی اف)
ج ــ مقدمه دیوان نسیمی (باهتمام، حمید محمدزاده، چاپ‌باکو).

مـردان خـدا زنـدهٔ جاوید بماننـد
زان روح الـهی که در ایشان بدمیدند[۱]
زنده بخدایند چو از خـویش بمردنـد
پیوسته بحق زنده چو از خویش بریدنـد
پیـری طلبـی راه مـریدی سپـر اول
پیران جهان جملـه درین راه مریدنـد
این راه بکوشـش نتـوان یافت نسیمی
از جذبهٔ کرا تابسوی خویش کشیدند[۲]

اینرا هم بگوییم که بعکس نظریه پردازی آقای میرفطـروس ، جهت افکار نسیمی و اکثر نمدپوشان (حروفیـان) با اندیشه هـای حلاج نه تنـها تشابه بلکه تفاوت و شاید در برخی زمینه ها تناقض جدی و ریشه‌ای دارد :

سـر انـالحق چـون گشـت آشـکارا
منصـور مست را گو ما را بدار برکش[۳]
اناالحق از من عاشق اگر ظاهر شودروزی
مرا عارف سوزاند کشد منصور بردارم[۴]
گراناالحق های ما را بشنود منصور مست
هم به‌خون ما دهد فتوی وهم دار آورد[۵]

در این ابیات نسیمی ــ برغم ارادت و علاقه ای که به حلاج

۱ــ اشاره است به آیهٔ ۲۹ سورهٔالحجر
۲ــ دیوان نعیمی و نسیمی (رستم علی‌اف) ، ص ۲۸۰ .
۳ــ دیوان نسیمی (حمید محمدزاده) ص ۱۹۶ .
۴ــ دیوان نسیمی ، ص ۲۲۶
۵ ــ دیوان نسیمی ، ص ۱۵۶

میورزد ـ آشکارا میگوید که آنچنان تفاوت ـ اگر نگوئیم تضاد ـ ژرفی میان این دو پنداشت و برداشت ظاهرا" همانند وجود دارد که اگر منصور مست هم زنده بود با شیخ و شحنه و مفتی و محتسب همدست و هماواز میشد وحروفیها را بمحاکمه میبرد و بمرگ محکوم میکرد و چوبهٔ دار بر پا مینمود!

البته این سخن، نه بدانمعناست که نسیمی دارای عقایدالحادی و " آته ئیستی" ! بوده و در " انسان خدایی" از حلاج هم گذشته و بر او پیشی جسته است. حقیقت آنست که هیچ یک از حلاج و نسیمی دل بسوی مشربی مرده و بی‌قلب و بیروح نیاوده اند و حق پرستی را در قربانگاه ماده پرستی بخون نیالوده اند. بعکس، هر دو بخدای مورد انکار مادیون ـ گرچه با برداشتهای متفاوت وشاید متضاد ـ ایمان و اعتقاد ژرف داشته اند، درک دقیق این ایمان و اعتقاد برای مارکسگرایان جزم‌اندیش و قالب پرست که در فکر و احساس، از مقوله ها و ملاکهای توحیدی و عرفانی دور و بیزارند، و با امثال حلاج و نعیمی و نسیمی هیچ پیوند روحی و معنوی ندارند، ممکن نیست.

در مثل برخی از پژوهندگان مارکسیست این شعر نسیمی:

بیرون ز وجود خود خدا را
زنهار مجوی اگر خدایی

را به عنوان دلیلی بر اندیشه انسان خدایی و تمایلات مادی والحادی وی آورده اند و حال آنکه جوهر جهانبینی و اشعار و افکار فلسفی نسیمی با این دلیل تراشی ناسازگار است.

نسیمی در این شعر به حدیث نبوی " من عرف نفسه فقد عرف ربه " نظر دارد و باور می‌ورزد که انسان از راه شناسایی نفس خود به شناسایی خالق میرسد به بیان دیگر، خداشناسی را در

خودشناسی می‌جوید چنانکه در چند جا گفته است:

بشناس تو خود را که شناسای خدایی
روشن شود ای خواجه هر آینه معما
اینست ره حق که بیان کرد نسیمی
والله شهیدا" و کفی بالله شهیدا[۱]
بحکم آنکه من عرف نفسه بقول رسول
بدین فقد عرف ربه علی گویا[۲]
خودشناسی حق شناسی شد بقول مصطفی
درشناسائی‌نفست‌من‌عرف‌ربه‌چون‌رهبراست[۳]
در محیط قل هوالله‌احد گشتیم غرق
لاجرم درملک وحدت واحد و یکتا شدیم[۴]

از نظر نسیمی انسان و همهٔ‌حوزه های گونگون هستی، وجودش وابسته به هستی خداست و خدا فارغ از فسانهٔ[۵]ما و منزه از صفات و تصورات و توهمات بشری و فاقد خصایص مادی است:

۱ــ دیوان نعیمی و نسیمی، ص ۲۶۰. مصرع اخیر آیه قرآن است.
۲ــ از قصیده‌ای باتخلص نسیمی در مدح حضرت علی و ائمه‌اطهار (دیوان نعیمی و نسیمی، ص ۲۳۸).
۳ــ از غزلی با تخلص نسیمی (دیوان نسیمی، ص ۲۴۲).
۴ــ و نیز از غزلی باهمین تخلص (ص ۳۶۸).
۵ــ ای فکوکی دم از فصوص مزن ذات حق فارغ از فسانهٔ ماست
(دیوان نسیمی ص ۰۷۱)

شرمم از روی تو میاید بشر گفتن ترا
جز خدا کفر است اگر گویم خدایی دیگر است[۱]
ای صفات تو عین موجودات
ذات پاک تو مظهر ذرات
عین هر نیستی ز هستی تو
در همه نفی گشته است اثبات
در جمیع فنا تویی باقی
از حیات تو بود جمله ممات[۲]
ای کعبه جمال توام قبله صلوت
حسن رخ تو داده بخورشید و مه زکوت
ذرات کاینات بمهر تو قایمند
چون عالم صفات که قایم بود بذات
ادراک مهر روی تو خفاش چون کند
ای آفتاب روی تو مستجمع صفات
در کاینات غیر تو کس را وجود نیست
ای یافته وجود بذات تو کاینات[۳]
اگر چه ذات خدا از صفات منفک نیست
چه داند آنکه نداند حقیقت اشیاء
خداست قادر دگر همه مخلوق
خداست بر همه اشیا محیط و راهنما[۴]

۱ـ دیوان نسیمی ، ص ۵۲ (از غزلی با تخلص نسیمی)
۲ـ دیوان نسیمی ، ص ۹۰ (از غزلی با تخلص نسیمی)
۳ـ دیوان نسیمی ، ص ۹۹ (از غزلی با تخلص نسیمی)
۴ـ دیوان نعیمی و نسیمی ص ۲۳۹ (از قصیده‌ای باتخلص نسیمی)

قومی که پرستند خدا را بتصور
از نور یقین دور چو شیطان پلیدند
دیوان رجیمند بمعنی نه بصورت
هرچند که از روی صفت شیخ ورشیدند [۱]

خدا گرچه دیده و دریافت حسی نمیشود و قابل توهم و تصور نیست ، ولی با دیدهٔ معنی و چشم دل دیدنی و دریافتنی است:

رخش به دیدهٔ معنی به بینی ای صوفی
ز زرق و ریا گر پاک کنی مرات [۲]
هر که او را بچشم معنی دید [۳]
بحقیقت خداست میگوید
وجود هرچه می بینم تویی درظاهروباطن
چه عالی‌گوهری‌یا رب‌چه بی‌اندازه‌دریایی
نهان‌ازدیده‌چون گویم تراچون‌اعمی‌ای‌دلبر
که‌درهرذره میبینم‌که‌چون‌خورشید‌پیدائی [۴]
اگر چون موسی عمران تمنای لقا داری
جلاده‌دیدهٔ دل را بحق‌دانا و بینا شو [۵]

۱ــ همان کتاب ص ۱۲۴ــ دیوان نسیمی ص ۱۳۹ . (از غزلی با تخلص نسیمی)

۲ و ۳ و ۴ــ دیوان نسیمی ، صفحات ۷۷ و ۱۱۶ و ۳۲۶ ،(باتخلص نسیمی)

۵ــ ص ۲۸۰ . اشاره است بداستان موسی در کوه طور (قرآن‌کریم سوره‌طه) موسی گفت " ارنی "و خدا جواب داد " لن‌ترانی " نسیمی درخطاب به موسی و آنهائیکه طالب لقا (دیدن و دیدار) خدا هستندمیگوید : خدا بادیدهٔ دل دیدنی ودریافتنی است نه با چشم ظاهر و درهمین ←

توحید از نظرگاه نسیمی ، قطع نظر از جنبه های فکری وفلسفی دارای هسته های انقلابی ، سیاسی ، اجتماعی و اخلاقی نیز است ، (همانگونه که در قرآن مجید آمده) و کسی که در دلش شعله‌ی عشق خدا فروزان است ، لاجرم در جهت عشق بهمنوع ، و دفاع از حریت و عدالت راه می‌پوید و منزه از انگیزه های خودپرستانه ، برای برپائی مساوات و برابری عمومی و برانداختن یوغ ظلم و ظلمت می‌کوشد . زندگی و زهد انقلابی نسیمی و عشق مفرط او به شخصیت و شرف انسانی ، و پیکار پیگیرش با پستی و تباهی از دید توحیدی ، عشق خدایی و احساس راستین مذهبی او سرچشمه می‌گیرد و محققان مارکسیست که این نکته را نادیده گرفته‌اند و حتی به نتیجه معکوس رسیده‌اند ! به مکتب علمی (!) ماتریالیسم خدمت و بعلم خیانت ورزیده اند و در کار تحقیق قلب و دغل کرده اند .

ای نسیمی ز خدا دولت منصور طلب
عاشق ارکشته شود بر سرداری باری[1]

→
زمینه نعیمی سروده است :

بیا ای " موسی عمران " می ارنی ستان از من
که تا بیرون کنی ازسر خمار " لن ترانی " را

آقای میرفطروس ازین بیت نتیجه گرفته اند که نعیمی "نامرئی‌بودن خدا درجهان مادی" را نفی میکند !!

تاچو موسی لن‌ترانی نشنوی زان لب جواب
قابل توفیق آن دیدار میباید شدن

(دیوان نسیمی ص۲۵۴ .)

۱ــ دیوان نسیمی،

نسیمی در رخ خوبان جمال الله می بیند
بیا بشنو ز گفتارش بیان سر سبحانی[۱]

جفای مدعی سهل است و جور طعنهٔ دشمن
نظر چون بانسیمی است فضل حق‌تعالی‌را[۲]

شکر خدا که هست نسیمی بفضل حق
رندی که در سر زرق و ریا نکرد[۳]

شد سینهٔ نسیمی لوح و کتاب یزدان
چون حرف و نقطه زانرو بروجه دفتر آمد[۴]

تکیه بر فضل حق ای دل ز هجران غم مخور
وصل یار آید شوی،زان خرم ای دل غم مخور
گرچه از درد فراق ای جان ز پا افتاده ای
از کرم دستت بگیرد فضل یزدان غم مخور
چون بفضل حق تعالی عارف اسما شدی[۵]
اسم اعظم رابخوان از دیو وشیطان غم مخور
گرچه رنجوری ز رنج دیو باشد خلق را
حرز جان عاشقان چون هست قرآن غم مخور
جورگردون گرچه بسیار است و قهرش بی‌شمار
رحمت رحمان چوبی حدست و پایان غم مخور

۱ـ دیوان نسیمی ص ۳۰۶.
۲ـ دیوان نسیمی ص ۲۸.
۳ـ دیوان نسیمی ص ۱۳۲.
۴ـ دیوان نسیمی ص ۱۴۵.
۵ـ اشاره است به آیهٔ ۳۲ سورهٔ بقره.

ای نسیمی با تو چون نظر دارد فضل آله
قید و زندانش هم لطفست و احسان غم مخور[۱]
گر تو هستی از بنی آدم بگو با من که چون
هست آدم بی بسم *الله الرحمن و الرحیم*[۲]
نسیمی شد بحق واصل الهی *عاشقانت* را
بحق حرمت و فضلت تو این دولت میسر کن[۳]
تو دنگ باده و بنگی نه از عشق *خدا* دنگی
از آن پیوسته چون بنگی بغفلت عمر فرسایی[۴]
ای چون فلک از عشق تو سر گشته سر ما
سودای تو زد آتش غم در جگر ما

۱ـ دیوان نسیمی ص ۱۹۰ ببعد.

۲ـ یضا " از غزلی باتخلص نسیمی ص ۲۳۲. در مثنوی عرشنامه که فضل اله استرآبادی سروده و براون آنرا در ژورنال آسیاتیک (۱۹۰۷، ص ۵۳۳ـ ۵۸۱) شناسانده و ۱۱۲۰ بیت است چنین آمده :

بی بسم الله الرحمان والرحیم　　آدم خاکست ای دیو رجیم !
آدم خاکی که جان عالمست　　پیش ذات حق روی اسم اعظم است

(ابیات اول ودوم مثنوی عرشنامه ، نیزرجوع کنید به ،واژه نامه گرگانی ، ص ۲۸) چنانکه معلوم است از نظر رهبران انقلابی حروفیه منکران "بسم الله الرحمن الرحیم " دیو رجیم اند و چنین کسانی را " آته ـ ئیست و " ماتریالیست " نامیدن افتادن در ورطه کورذهنی استو بهره بردن از منافع قانونی تحجر.

۳ـ ص ۲۶۰.

۴ـ از غزلی باتخلص نسیمی ص ۳۲۴.

بودیم هــوا دار تو پیوسته و باشیم
تـا هسـت نشـان تـو و باشـد خبـر ما
بشنو کـه چه فریـاد و فغان در ملکوتست
از یـارب هـر شـام و دعـای سحـر مـا
ما زنده بعشق تو از آنیـم کـه نگذاشـت
مهـر تـو کـه یکـذره بمانـد اثـر مـا[1]
سالک عشـق تو هردم بجهـان دگر است
هر نفس طالب وصلت بمـکان دیگـر است
گرچه وصـف تو کنند *اهل تفاسیر و کلام*
مصحف حسن ترا شرح و بیان دیگر است[2]
طالب توحـید را بایـد قدم بر *لا*[3] زدن
بعد از آن درعالم وحدت دم از *الا*[4] زدن[5]
من بتوفیـق خـدا ره بخـدا یافتـه ام
فانی از خود شـده و ملـک بقـا یافته ام
در شفاخانه روح القـدس از دسـت مسیـح
خورده ام شربـت شـافی و شفـا یافته ام

۱ــ ص۳۱. (باتخلص نسیمی)
۲ــ ص ۸۶. (باتلخص نسیمی)
۳ــ لارمز نفی من دون‌الله (غیر از خدا وغیر از راه خدا).
۴ــ الا رمز اثبات ذات حق و راه حق.
۵ ــ ص ۲۵۱. مقایسه کنید بااین شعر نعیمی :
بر قدسیان آسمان من هر شبی یا هو زنم
گر صوفی از لا دم زندمن دم زالا هو زنم
(دیوان نعیمی و نسیمی ص ۱۸)

ذوق و عیشی که بدان دست سلاطین نرسد
از وصالت من درویش گدا یافته ام [۱]
مشتاق گل از سرزنش خار نترسد
حیران رخ یار (خدا)[۲] ز اغیار نترسد
عیار دلاور که کند ترک سر خویش
ز خنجر خونریز و سر دار نترسد
در عشق چو بیم سرو جانست ولیکن
ای دلبر ازینها دل عیار نترسد[۳]

این‌گونه اشعار که با تخلص "نسیمی" دیوان وی را انباشته گویای عشق راستین و متعال نسیمی به خدای معنی‌وران است وآنان که از عرفان و قرآن چیزی آموخته اند و ذهنی رهیده از تعصب دارند در پیچ و خم یکایک غزلیات و قصاید و مثنوی های وی این عشق پرسوز و گداز را میتوانند بیابند ، عشقی که در جریان پختگی زندگی عقلی و عملی اش، نمرده که هیچ، بارورتر و جوشان ترهم شده است عشق بخدا در اشعار ترکی نسیمی هم بژرفی منعکس است که به عنوان نمونه از دو بیتی زیر نام میبریم :

یوزولدون دونمه دون مردانه لیگدن
خدایه بیله دیر حب صمیمی

۱ــ ص ۲۲۲ . (از غزلی با تخلص نسیمی)
۲ــ ای نسیمی زدریار طلب حاجت خویش
کاهل دل حاجت خویش از در یزدان طلبند
۳ــ ص ۱۵۱ .

کثافتدن چیقوب اولدون بحقه
گلستان الهی نین نسیمی[1]

یعنی :

از توش و توان افتادی ولی از راه مردی بر نگشتیء
چنین است دوستاری و عشق صمیمانهء خداوند ،
از آلودگیها نجات یافتی و چنانکه سزاوارش بودی ،
به نسیم *گلستان الهی* بدل گشتی.

نسیمی در واپسین دم حیات و در آستانه مرگ نیز این‌عشق را ترنم میکرد چنانکه نوشته اند همینکه مطابق فتوای مفتیان و فقیهان حکومتی شروع بکندن پوست نسیمی نمودند ،یکی از ملایان و مفتیان حاضر می‌گوید :

" این آنچنان کافریست که اگر یک قطره از خون ناپاکش بیکی از اعضای کسی بچکد قطع آن عضو واجبست " قضا را هنگام اعدام و پوست کندن نسیمی[2] آن قاضی نیز حضور داشت و در حین اعدام قطره ای از خون نسیمی بانگشت وی چکید و چون حاضران بوی

۱ـ نقل از مقدمهء دیوان نعیمی و نسیمی . برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به : دیوان اشعار فارسی و ترکی نسیمی‌در یک مجلد (چاپ اسلامبول ۱۲۹۸ اسلامی / ۱۸۸۱ مسیحی) .

۲ـ نسیمی را ملاهای رسمی بکفر والحاد متهم ساختند ، " و وی پس‌ازادای کلمه شهادت آنچه را درباره‌ی وی گفته شده‌بود انکار و رد نمود . " (حمیدآراسلی ، عمادالدین نسیمی ص ۲۰) بااینهمه آقای آراسلی خیلی قاطع نظر میدهندکه‌نسیمی ماتریالیست بوده (توگویی‌ادای کلمهء شهادت یعنی اقرار به اصالت ماده وانکار یگانگی خدا !

اشاره کردند حاشا کرد و گفت :

" من آن مطلب را بعنوان مثال گفته بودم و درباره‌ٔ خودم صادق نیست" !

نسیمی که با آن حال دردناک ناظر جریان بوده، در مقابل این بی‌دیانتی مفتی ریاکار بداهتا" گفت :

زاهدین بیر ماغین کسسن دونر حقدن‌کیچه
گور بومسکین عاشقی سر پاشو یار لار آغلا ماز

یعنـــی :

اگر یک انگشت زاهد را ببرند دین و آیین خود را انـکار میکنـد ببین که این عاشق مسکین را سر تا پا پوست بر می‌کنند و نمی‌گرید .

علی در دل و دیدهٔ نسیمی :

نسیمی ودیگر شاعران و متفکران و جانبازان حروفی به‌حضرت علی و ائمه اطهار عشق و ارادت فراوان داشته اند و در وصف بزرگی و پایمردی و رادانديشی آنان اشعار فراوان سروده‌اندوسخنها گفته‌اند[1] سیدفضل‌اله استر آبادی در آثار منظوم ومنثـورخود شور علی گـرایی را باجان در آمیخته و راه حق را منحصرا" راه علی مبداند :

۱ــ در کتب حروفیه آمده" امام‌اول میباید که راه بحقیقت‌کعبه برده‌باشد" واژه‌نامه گرگانی ، ص ۹۱)و " محمد و علی بمقامی برسیده‌اند که اگـر شخصی خواهد که ایشانرا از خدا جدا کند نتواندکردن" (واژه‌نامـه ، ص ۷۶) و از قول حضرت محمد نقل میکنند که " چون آدم ظاهر شدو آن نور را بدو (پاره) بکرد یکی من بود (بودم ــ شدم)کـه اصـل است و یکی که علی بود ." (واژه‌نامه ، ص ۹۱) .

قطب عالم مرد معنی بوالحسن[۱]
سیرت و آئین او شد پیرمن
هرچه کرد در راه حق آن بود راه
هست بر حقیتش علمم گواه[۲]
در عین علی سر الهی پیداست
از لام علی هوالعلی الاعلاست
دریای علی صورت حی القیوم
برخوان و ببین که اسم اعظم آنجاست[۳]
موصوف صفات قل‌هوالله علیست
در عالم معرفت شهنشاه علیست
آن نقطهٔ کل که جزو ازو پیدا شد
والله که آن علیست بالله علیست![۴]

و در همین زمینه نسیمی سروده است:

اگر چه کشتی تن بشکند هجوم حوادث
رسان تو تخته حال مرا به آل عبا[۵]
که در میان و جان سرشته مهر علیست
چنین عقیده ام از ام و جد و از آباء[۶]

۱ــ ابوالحسن کنیه حضرت علی.
۲ــ دیوان نعیمی و نسیمی، ص ۲.
۳و۴ــ همان کتاب، ص ۲۸.
۵ــ آل عبا، ائمه‌اطهار اشاره است به حدیث و حکایت کساء.
۶ــ دیوان نعیمی و نسیمی، ص ۲۴۱، (از قصیده‌ای باتخلص نسیمی).

تا شنیدم سخن از فضل خدا در کپنک[1]
مست و حیران شده ام بی سرو پا در کپنک
کپنک پوش علی بود که پوشید نمد
شاه مردان جهان سرور ما در کپنک[2]
بجز خدا که شناسد چنانکه هست علی
بجز علی که شناسد چنانکه هست خدا[3]

در دائره وجود موجود علی است
وندر دو جهان مقصد و مقصود علی است
گرخانه اعتقاد ویران نشدی
من فاش بگفتمی که معبود علی است! [4]

جهت اجتماعی حروفیه.

جنبش حروفیه ازجهت محتوی اجتماعی خود حق‌طلبانه و دارای هسته مثبت و توحیدی است و حروفیان که از اصول برابرخواهانه و طاغوت‌برانداز اسلام درک درست و عمیقی داشته اند، تساوی برخورداری از نعم مادی و عدالت در زندگی اجتماعی و اقتصادی را

۱ـ کپنک یعنی نمد " بالاپوش پشمینه‌ای که فقیران و مستمندان پوشند" (فرهنگ نفیسی، ج ۴، ص ۲۷۵۹.)

۲ـ دیوان نعیمی و نسیمی، ص ۳۰۳.

۳ـ همان کتاب، ص ۲۳۷. (ازقصیده‌ای باتخلص نسیمی).

۴ـ دیوان نسیمی (حمید محمدزاده) ،ص۳۷۰.
تذکره ریاض العارفین ، ص ۳۹۷.

خواستار بوده اند. [۱]

حروفیان با اصحاب مدرسه و خانقاه نیز سر ستیز داشته‌اند. چنانکه می‌دانیم در تاریخ اسلام، مدرسه و خانقاه به عنوان دونمونه جدای شریعت و طریقت شدند و کار تفکر قشری و جزمی مدرسه به جایی رسید که به قول سعدی اصحاب مدرسه یعنی روحانیون و فقها و پیشوایان مذهبی که در مدرسه تربیت می‌شدند و هزاران هزار از پیرووان و مقلدین آنها جز اینکه در پهنه مذهب و مسئولیت‌های اجتماعی آن گلیم خودرا از موج بدر کنند کار دیگری در برابر آنهمه ظلم و ستم خلفاء، سلاطین، حکام و امیران نمیکردند. اصحاب مدرسه کار پیام و رسالت سترگ محمد بن عبدالله را به کوشش فرد در عرصهٔ عبادت و انزوا و خلوت با خدا و رازو نیاز و توبه و انابه محدود کردند و با توسل به تعابیر و تفاسیر عجیب و غریب از آیات قرآن و سنت پیامبر بطور آشکار سر از امر به‌معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا برتافتند و حتی برای حفظ جان و مقام و نفوذ روحانی خود حلقهٔ بندگی خلفا و حکام و امیران را بگردن انداختند.

در این زمینه متونی که از نوشته‌ها و تواریخ دوران اسلامی برجای مانده است خود بهترین و گویاترین گواه است که می‌توان صدها و هزارها نمونه از این‌گونه تسلیم و فرار و بندگی را در حد نهائی ابتذال و پستی نشان داد. از آنجمله درشرح حال و آثار عین‌القضات همدانی چنین آمده است:

۱ـ درکتاب محرم‌نامه تصریح رفته که باید اموال و ارزاق بتساوی‌میان‌مردم قسمت گردد و باید ازظلم اقویا به ضعفا جلوگیری کرد وبساط خودسری و ستمگری فرادستان رابرچید (ص ۵۹).

" در روزگار گذشته خلفای اسلام علمای دین را طلب کردندی و ایشان می‌گریختندی واکنون از بهر صد دینار حرام شب و روز با پادشاهان فاسق نشینند و ده‌بار به‌سلام روند و هر ده‌بار باشد که مست و جنب خفته باشند، پس اگر یک‌بار باریابند از شادی بیم بود که هلاک شوند و اگر تمکین یابند که پول بر دست فاسقی نهند آن را بازگویند و شرم ندارند و *"ذلک مبلغهم من‌العلم"* و اگر محتشمی در دنیا ایشان را نصف‌القیامی‌کند پندارند که بهشت به‌اقطاع ایشان داده‌اند. "

عبید زاکانی ناقد بزرگ قرن هشتم هجری بازبان طنزحقیقت زندگی سر تا پا فساد و دروغ و تقلب اهل مدرسه را در رساله " تعریفات" خود چنین توصیف میکند:

" قاضی، آنکه همه اورا نفرین کنند، نایب قاضی آنکه ایمان ندارد— عدل (شاهد) آنکه هرگز راست نگوید — اصحاب قاضی — جماعتی که گواهی به سلف فروشند. — مال ایتام واوقاف — آنچه برخود از همه چیز مباحتر دانند. — چشم قاضی، ظرفی که به هیچ پر نشود— حلال، آنچه نخورند. بهشت آنچه نبینند — سعید آنکه هرگز روی قاضی نبیند — شرب‌الیهود، معاشرت قاضی، خطیب، خر. امام نماز فروش — واعظ آنکه بگوید و نکند. "

می‌بینیم آنجائی که کار مدرسه و اهل مدرسه، یعنی روزگار شریعت خلفا و حکام ،و اصحاب شریعت یعنی روحانیون و فقها وقضات بدینجا میرسد آنگاه، خانقاه قدم به عرصه وجود می‌گذارد و اهل طریقت در برابر اصحاب شریعت بر می‌خیزند به این نیت که چون اهل مدرسه و اصحاب شریعت وحکام شرع کار مذهب را به آنجا رسانده‌اند که فقط در فکر آنند که گلیم خودرا از موج بدر برند بنابراین اهل طریقت و اصحاب خانقاه برآن شدند که غریق را نجات دهند یعنی

بر پیام محمد (ص) که اینچنین در بهمن قدرتهای فردی و ظلم وستم خلفا و حکام و تسلیم و زبونی و مکروحیله پاسداران مذهب واصحاب عمائم گرفتار شده است، خلعتی تازه بپوشانند و به خیال خود خانقاه را مرکز نجات غریق یعنی مسلمانان و محرومانی که درچنگ ظلم خلفا و حکام ومکر وریای فقها و متشرعین گرفتار آمده اند قرار دهند اما خانقاه نیز در راه نجات غریق از چنگال سقوط معجزه ای نکرد و پیام محمد بدون آنکه زمان قدرت دست‌اندازی به آنرا داشته باشد در پرده حرص و شهوت آدمی باقی‌ماند.

حکومت سیاسی در دست حکام جبار و حکومت روحانی در دست اصحاب عمائم که شریعت را در خدمت زور نهاده بودند و خود در آستانه زور به بندگی و غلامی خدمت می‌کردند همچنان باقی‌ماند. زیرا خانقاهها پس از چندی از فتیان و عیاران و جوانمردان و سربداران خالی شد، و به دست لوطی‌ها و کسانی‌که طریقت را دکان ریاست و مرشدی کردند افتاد، طریقت در پیام محمد بن عبدالله چیزی جز جهاد باظلم و ستم و ایثار در راه تعالی زندگی اجتماعی نیست، اما طریقت در لسان خانقاهیان به مصطبه خرقه و پیر و سلوک بدل گردید، از شریعت تا طریقت در رسالت محمد گامی بیش نیست، اما در طریقت طی طریق و سیر و سلوک و کشف و شهود و زهد و ریاضت و تزکیه و همه و همه وسیله ای برای فرار از جبهه جهاد و به تاخیر انداختن و استمهال از مفهوم روشن و صریح امر به معروف و نهی از منکر شد، و بهرحال صوفیان و اهل طریقت نیز به ارباب عمائم و اصحاب شریعت پیوستند و بدین‌ترتیب می‌بینیم که نهادها وتاسیساتی که در اصل برای مقابله با حکام و نبرد باظلم و ظالم به‌وجود آمده‌اند چه زود خود جزئی از دستگاه و سازمانی از سازمانهای رسمی حکومت شدند و در شمار حقوق‌بگیران (دیوان موقوفات) درآمدند. می‌بینیم

که صوفی آزاد و بدون پیوند ویله و رها که حقوقی ندارد و حکومت اورا به رسمیت نمی‌شناسد و اصلا" وجود اورا هم تحمل نمی‌کند، پس از چندی تغییر بستر میدهد:

صوفیان از جیره نقدی و جنسی حکومت برخوردار می‌شوند که صوفی خانقاهی باشند و مرید شیخی که از طرف حکومت مقام و مسند او به رسمیت شناخته شده است، صوفی خانقاهی یعنی مرغ خانگی و حیوانی اخته و آرام و سربزیر که زنجیرش به‌دسمت شیخ است ونام و نشان خانقاهش در دفتر"دیوان موقوفات" ثبت شده است.

بیجهت نیست که عبید زاکانی در رساله " تعریفات" "صوفی را مفتخوار و شیخ را ابلیس می‌نامد و شیاطین را اتباع او می‌خواند، تلبیس به‌قول عبید زاکانی کلماتی است که شیخ درباب دنیا بگوید. و وسوسه آنچیزی است که شیخ درباب آخرت گوید، مهملات کلماتی است که شیخ در معرفت راند و هذیان خواب و واقعه ایست که در رویا می‌بیند. " درچنین معرکه‌ای از ریاکاری و دروغ و تجاهل و تظاهر صدای نسیمی شاعر و متفکر بزرگ حروفی رساتر از هرگونه شهادت و گواهی‌های مستند تاریخ بگوش میرسد که:

ای صوفی خلوت نشین بستان ز رندان کاسهٔ
تا کی پزی در دیگ سر ما خولیای خام را
شد روزه‌دار و متقی امروز نامم در جهان
فردا به محشر چون برم این بارننگ و نام‌را
تا کی زنی لاف از عمل بتخانه در زیر بغل
ای ساجد و عابد شده دایم و لی اصنام را[1]

۱ــ دیوان نسیمی (باهتمام حمیدمحمدزاده، باکو ــ ۱۹۷۲) ص ۲۳.

در عالم توحید چه پستی و چه بالا
در راه حقیقت چه مسلمان و چه ترسا
در کشور صورت سخن از ما و منی نه
در ملک معانی نبود بحث من و ما[1]

ای نسیمی شسته ای از خرقه و سجاده دست
الله الله بین چه نیکو شست و شو دانسته ام[2]

از ریا پاک شو ای زاهد آلوده لباس
شبهه و وسوسه را زهد و ورع نام مکن
دور سجاده و تسبیح گذشت ای زاهد
این یکی دانه مساز آن دگری دام مکن[3]

باطن صافی ندارد صوفی پشمینه پوش
دست ما و دامن دردی کشان جرعه نوش
ای مخالف چند باشی منکر عشاق مست
سر توحید از نی و چنگت نمی‌آید بگوش
زاهدت نامست و داری در میان خرقه لات[4]
رو بسوی حق کن ای گندم نمای جو فروش[5]

حریف ما شو ای صوفی که ذکر حلقه رندان
به است از طاعت وزهدی که بازرق‌وریا باشد[6]

۱ـ ص ۳۴، دردیوان نعیمی و نسیمی مصرع سوم بدین‌صورت است:
درصورت ما چون سخن از ما و من آید. (ص۲۵۹)که‌درست‌ترمینماید.
۲ـ ص ۲۲۱.
۳ـ لات، بت معروف دوران جاهلیت اولی.   ۴ـ ص ۲۴۹.
۴ـ ص ۲۴۹.   ۵ـ ص ۱۹۸.
۶ـ ص ۱۶۰

پیکار حروفیان با بیدادگران زمان:

جنبش حروفی را میتوان به سه دوره مجزا از یکدیگر تقسیم کرد و ما میکوشیم اطلاعاتی را که در باره‌ای این سه دوره جنبش گرد آورده‌ایم هرچه جامعتر بدست دهیم:

الف ـ حروفیه در دوران تیمور ومیرانشاه.

درباره‌ی این جریان جنبش درزمان اسناد کهن اطلاعات جالبی میدهند. جریان چنین‌است که شخصی بنام مولانا فضل‌الله نعیمی استرآبادی حروفی پرچمدار این جنبش است.

فضل‌الله استرآبادی از میان انواع علوم زمان، به "علم حروف" توجه خاص کرد و آنرا وسیلهٔ بیان افکار فلسفی وشاید کشف کرامات برای خود قرار داد.[1] وی شاگرد پیر سیدبیضاوی شاعر بود و بسال ۷۴۰ اسلامی‌در شهر تبریز که از پایگاههای عمده نهضت‌های توده‌ای و ضد نظام ستمگر بود زاده وپرورده شد و در عنفوان‌جوانی ازاین شهر بیرون آمد و درشهرها وسرزمینهای مختلف به سیروسیاحت

۱ـ " سیدفضل‌الهٔنعیمی آیات قرآن‌را بابیان معانی تازه تفسیر میکرد، و اساس تفسیرهای او براصالت حروف بود، وی می‌گفت که‌هرکس‌بخواهد بمعانی واقعی کتابهای آسمانی پی‌برد، ورموزگفتارهای پیمبران‌پیشین‌را بحقیقت دریابد، ناچار باید بامعانی وخواص وراز حروف آشنا گردد."
(نصراله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، مجلد سوم، ص ۴۰).
اینرا هم یادآوری کنیم که اسم حروفیه برگرفته‌از حروف‌است نه از حرفه!

پرداخت. " به مکه معظمه نیز تشرف حاصل کرده است. "[۱] و پس از زیارت خانه خدا درشهر استرآباد که از روزگاران کهن کانون آزادگان و بیدار دلان بود، رحل اقامت افکند. نعیمی در این سرزمین بساط وعظ و تذکار گسترد و با امرار معاش از راه طاقیه (کلاه) دوزی به نشر و ترویج افکار ضد استثماری خود پرداخت. بیداردلان ومستمندان از افکار و آرمان وی استقبال کردند و بدورش گرد آمدند، در یک متن عربی - مربوط به قرن دهم - از نام وشخصیت نعیمی وکثرت پیروان وی چنین یاد شده است.

" فضل‌الله ابوالفضل‌استرآبادی عجمی و نام او عبدالرحمان است ولی به سیدفضل‌اله حلال‌خور شهرت داشت باین‌معنی که حلال میخورد. او باندازه‌ای پارسا و متقی و زاهد بود که درباره‌ی وی آورده‌اند که در همهٔ‌زندگانی خود از خوراک کسی نچشید و از کسی چیزی نپذیرفت و طاقیه های عجمی میدوخت و از بهای آن روزی میخورد. و بااین وصف از دانشها و قدرت برنظم ونثر بخوبی آگاه وبرخوردار بود... و او پیروان فراوان در نقاط جهان دارد که از بسیاری بشمار نمی‌آیند، وبداشتن "نمدسپید" بر سر و در تن خویش مشخص‌اند.."[۲]

این پیروان نمدپوشی که سخاوی از آن یاد میکند همان گروههای بیداردل و ستمدیده جامعه اند که از هم آغاز، به نعیمی روی آوردند و هماواز و همراه با او برضد تیمور خونخوار جبهه گرفتند. تیمور در

۱- تربیت، دانشمندان آذربایجان (چاپ تهران، ۱۳۱۴) براون تاریخ ادبی ایران، (از سعدی تا جامی) ص ۵۲۲ .

۲- شمس‌الدین سخاوی، الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، ج ۶ ص ۱۷۳- ۱۷۴ (چاپ قاهره، ۱۳۵۴ اسلامی) .

این کشور سلطنت ستمگرانه تشکیل داده، مردم را دستخوش بیرسمیها و درازدستی‌های خود میداشت" تیمور مانند جد مادری خود چنگیز تشکیلات خاصی داشت. در درنده خویی با او برابر و درخیانت و پیمان‌شکنی از او برتر بود."[1]

اسناد موجود از درنده‌خویی وخونخواری تیمور داستانهادارند از آنجمله نوشته اند که هنگامیکه شهر سبزوار بدست تیمور افتاد دستور داد که سربازانش وحشیانه از مردم شهر انتقام گیرند و لشکریانش دوهزار مردم این شهر را زنده با آجر وساروج مخلوط کردند و ازآنها برج و بارو ساختند. همچنین تیمور پس از گشادن اصفهان، دستور قتل‌عام مردم شهر را صادر کرد، درحدود هفتادهزار نفر از اهالی اصفهان دراین واقعه کشته شدند ولشکریان تیمور سرهای‌کشتگان را از بدن جدا ساختند و ازآنها دو کله منار برپا ساختند.

درنظام تیموری پیشه‌وران وبازاریان از امنیت مالی ومصونیت فردی بهره ای ندارند و شهرها وآبادی‌ها در تحت سیطره حکام و ماموران تیمور دارای محیط مختنق و خفقان آوریست. استبداد و خودسری رمق را از تمدن و فرهنگ ایرانی ستانده و شخصیت وقومیت مارا فرو خورده است.

کلاویخواسفیر اعزامی پادشاه اسپانیا بدربار تیموری مینویسد:
" درحقیقت رسم عمومی براین جاری شده است که هرکس که براهی میرود. چه از بزرگان باشد و چه از بازرگانان و چه مردساده‌عامی،

۱ــ ماسون، تاریخ افغانستان (بانگلیسی) چاپلندن ۱۸۷۹، صفحه ۱۱۵.

اگر به سفیری برسد که بدربار تیمور روان است یا پیکی که او گسیل داشته برخورد نماید بمجرد آنکه درخواست مرکوب کند فورا باید فرود آید و اسب را باو واگذارد. هیچکس دراین مورد یارای مخالفت وپایداری ندارد، و الا سرش برسر آنکار میرود در این امر هیچ استثنایی درکار نیست..."[1]

همان ناظر می‌گوید: " روز یکشنبه بیست وهفتم ژوئیه از نیشاپور براه افتادیم و شب را در یک ده متروک و خالی از سکنه گذراندیم. فردای آنروز یعنی دوشنبه بهنگام غروب به شهری نزدیک رسیدیم بنام " فریور"که درآنجا دیدیم بیشتر مردم از شهر گریخته‌اند. این جلای وطن ناشی از ترس وبیم سپاهیان تیمور بود واینک دوازده روز بود که از روز عبور او و همراهان تاتارش از این شهر میگذشت و در واقع کسان تیمور در شهر بیداد شگرفی کرده بودند."[2]

" و درهرهنگام و هرجا که ورود میکردیم و فورا" آنچه نیاز بود آماده نمیکردند، لامحاله ضربات بی‌محابا وشدیدی که درآن هیچ رحم و شفقتی وجود نداشت بر تن آنان فرود میامد. چنانکه موجب کمال شگفتی ما میشد."[3]

"...همهٔ مردم آبادیهای بر سرراه چون از آمدن تاتاران آگاه میشوند و چون میدانند که(این تاتاران) سواران تیمور که‌برای اجرای دستوری میروند چگونه مردمی هستند چنان بامنتهای سرعت

۱ــ سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعودرجب‌نیا، ص ۱۸۶ ــ ۱۸۵

۲ــ همان کتاب، ص ۱۹۱

۳ــ همان کتاب ص ۱۹۴.

میگریزند که گویی ابلیس بدنبال آنان روان است. بازرگانان دکانهای خویش را فورا" تخته میکنند و مانند دیگران میگریزند و درخانه های خود پنهان می‌شوند. در ضمن گریز بلند می‌گویند " ایلچی " یعنی "سفیران"، چون میدانند که باآمدن سفیران روزگار آنان سیاه‌میشود، باین‌ترتیب مردم چنان میگریزند که پنداری اهریمن شخصا" بدنبال آنان روان است. براستی که چون این تاتاران به‌آبادی داخل‌میشوند چنان اغتشاش و جنجالی براه می‌اندازند و چنان بیرحمانه وستمگرانه رفتار میکنند که گویی خود ابلیس به آنجا آمده است..." [۱]

و فضل‌الله استرآبادی بر ضد این بیداد و چنین حکومتی درفش عصیان برافراشت و مردمان را به پیکار با تیمور و تیموریان و پیروی از حق و عدالت دعوت کرد.

طریقه فضل که مبتنی بر هم‌سنگی و برابری و رفع تمایزات اجتماعی و اقتصادی بود بانظام تیموری تضاد عینی داشت درنتیجه تصادم قطعی و اجتناب ناپذیر گردید:

تصادم میان مردی که خودرا بزرگترین قرآن‌شناس وپاسدار و سرسپرده تعالیم آن میدانست[۲] و نامردی که نقاب اسلام برچهره زده

۱ـ همان کتاب ، صفحات ۱۹۶ ـ ۱۹۵

۲ـ فضل در " جاودان‌نامه " که بزرگترین‌کتاب اوست بتفسیرقرآن‌باآوردن سخنانی از پیامبر اسلام و ائمه شیعه پرداخته و چندبار حدیث مشهور " ان للقرآن ظهرا" و بطنا" و لبطنه الی سبعه ابطن" را یاد می‌کند و تلویحا" خودرا از کسانی میداند که به‌بطن قرآن‌کریم که تفسیرومعنی حقیقی آن می‌باشد رسیده است. جاودان‌نامه آنچنان حاوی آیات و نکات قرآنی است که کلمان‌هوار آنرا " مسائلی دربارهٔ قرآن " نامیده است.

و قرآن را دام تزویر کرده بود و بقول حافظ "صوفی دجال فعل ملحد شکل".

از نظر روحی نیز، حسن‌نظر و همدلی و همنوایی مردم نسبت به نعیمی حسد تیمور را که جز خود کس دیگری را نمی‌توانست دید[۱] سخت برانگیخت. و این هنگامی شدت یافت که نعیمی باو نامه‌ای نگاشته خان سمرقند را از تکیه ناحق بر قدرت و استفاده از زور و حکومت برمبنای شقاوت باز داشت و به تساوی و گذشت و ایثار از امتیازات فردی و خصوصی و خانوادگی به نفع بهروزی جماعت بازخواند. تیمور از این رهگذر سخت خشمناک گشته بیدرنگ فرمان داد او را بگیرند و بآذربایجان تبعید کنند میرانشاه پسر تیمور و حاکم آذربایجان بپیروی از سیاست پدر،نعیمی را مورد فشار و زجر و آزار قرار میدهد و بدون محاکمه درزندان نگهمیدارد. نعیمی که فرزند رنج و کار ومتفکری جدی و پرشور بود در موضع خود سخت ایستاد و درنبرد با "دجال فعلان ملحدشکل" کوتاه نیامد وروحش را به شیاطین زمین و زمان نفروخت وحتی از زندان با پیروان وطرفداران خود مخفیانه تماس میگرفته خط سیر جنبش را طراحی و بادامهٔنبرد علیه ستمگران تیموری تحریک میکرد. گواه براین‌معنی نامه ایست که وی از آنجا بیکی از یاران وفادارش نوشته و بعدها حروفیان برآن عنوان وصیت‌نامه افزوده‌اند و حال آنکه وصیت‌نامه‌ای که حروفیان از آن یاد می‌کنند جز اینست.

۱ــ این ویژگی بارز همه دیکتاتورهای تاریخ است حاج سیاح دربارهٔناصرــ الدین‌شاه مینویسد: " حسد عجیبی داشت وابدا مردم‌نام‌آور وبزرگی درمملکت نمی‌خواست." (خاطرات حاج سیاح، ۴۷۹).

اینک متن نامه:

" یک دل از شوق سخنها دارم. قاصدی نیست که در پیش تو تقریر کند. خدا برحال این فقیر گواه است که بغیر از تفرقهٔ اطفال و مفارقت اصحاب هیچ نگرانی نمانده است، مسئلهٔ چند که نگران بود تسلیم آن عزیز وعزیزان کرده است، اگر حق‌تعالی بجمیع نیک‌خواسته باشد برسد. باقی تا چه خواهد کرد یارب یارب شبهای من. درهمه عمرم مرا یک دوست در شروان نبود، دوست کی باشد؟ من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من، روزگارم جمله عاشورا و شروان‌کربلا.

برآن عزیزان پوشیده نیست که این فقیر را از جهت دین نگرانی نمانده است سلام و دعای ما دراین آخر باصحاب و یاران و دوستان برسانند و نوع (نوعی) سازند که این قاعده‌ها و این‌ابیات وحقایق بایشان برسد. روز (روزی) چند بگوشهٔ ناشناخت فروکش کنند و آنرا ضبط کنند. "[1]

اینکه چندسال از عمر نعیمی درزندان گذشته اطلاعی نداریم ولی قدر مسلم اینست که ویرا درزندان بقتل رساندند، می‌گویندخود میرانشاه پسر تیمور که مرکز حکومت وی تبریز بود، بدست خویش اورا گردن زد فضرب عنقه بیده.[2]

پس از آنکه مولانافضل‌اله استرآبادی بدست شخص میرانشاه کشته شد حروفیه کینه اورا بدل گرفتند و اورا " مارانشاه" و "دجال" نامیدند.

پطروشفسکی مینویسد:

" حروفیان می‌گفتند که دجال به‌صورت میرانشاه تیموری‌ظهور

۱ــ واژه‌نامه گرگانی، ص ۳۱ ــ ۳۵

۲ــ کشف‌الظنون ج۲ نقل از ابن حجرعسقلانی.

کرده وهلاک شده است وباید ظهور قائم را که مهدی نیز هست به همین زودیها منتظر بود. او باید حکومت عدل و برابری عمومی را بروی زمین حکمفرما سازد و درزمان وی تجاوز و ظلم انسانی به حق انسان دیگر وجود نخواهدداشت. دررساله محرم‌نامه (از کتب اصلی و مهم حروفیه) دراین باره گفته شدهٔ است: از دیرباز تاامروز آنان (حروفیون) چشم به راه قائم هستند. که در حدیث نام دیگری هم برای وی آمده و مهدیش خوانده اند و آنها می‌گویند که اوصاحب سیف است و درباره‌ی وی این حدیث آمده است: *یظهر فی‌آخرالزمان احد اولادی، اسمه اسمی وخلقه خلقی، یملاءالارض عدلا کما ملئت جورا.*

یعنی: درآخرالزمان یکی از فرزندان من ظهور خواهد کرد که نامش نام من و خلقش ،خلق من است و زمین را به داد می‌آکند چنانکه اکنون به‌ظلم و جور آکنده است.

آنان معتقدند که وی باشمشیر ظلم را که تجاوز برخی ازآدمیان به حقوق برخی دیگر است بر می‌اندازد.»[۱]

ازاین مطالب کاملا پیداست که حروفیان امام دوازدهم محمد را قبول داشتند و سرنگون ساختن ناروابیها و نابرابریهای اجتماعی‌را به‌صورت قیامی مسلحانه و پیروز در تحت رهبری ورهگشایی امام‌مهدی انتظار میبردند. دانسته نیست که این اعتقاد و انتظار با مبانی ماتریالیسم چگونه قابل توجیه و تطبیق است که امثال آقای‌میرفطروس درکمال صراحت ـ و آنهم از موضع فلسفهٔ‌علمی! ـ جنبش حروفی را بدم ماتریالیسم می‌بندند.

۱ـ پطروشفسکی، اسلام درایران، ص۳۲۴ـ۳۲۳، نهضت‌سربداران خراسان ص ۱۵.

ب ـ حروفیه در دوران شاهرخ.

این اعتقاد و انتظار ـ که بعدها جنبه منفی به‌خود گرفته ـ برای حروفیان نتایج عملی مثبت وضلالت برانداز داشته است چنانکه دربارهٔ حروفیه در دوران شاهرخ "حبیب‌السیر" تالیف خواندمیر اطلاعات باارزشی میدهد[1] وی مینویسد که روز جمعه ۱۳ ربیع‌الاخر ۸۳۰ هنگامیکه شاهرخ به‌مسجد جامع هرات رفته‌بود ،کپنک‌پوشی احمدی نام که از مریدان فضل‌اله استرآبادی بود ، بصورت دادخواهان ، کاغذی دردست برسرراه شاهرخ آمد و کاردی برشکم او زد. زخم منجر به مرگ‌شاهرخ نشد ولی تاآخر عمر از درد معده نالان بود درآن گیرودار احمدی را کشتند میرزا بایسنقر فرزند شاهرخ وامرا ودرباریان به تفحص احوال احمدی مشغول گشتند و بقول حبیب‌السیر دربین "رخوت‌مردک"کلیدی یافتند که باآن در خانه‌ای کرایه‌ای که در تیمچهٔ شهر واقع بود ، با آن کلید گشوده شد و معلوم شد که در این خانه جمعی به" طلاقیه دوزی" میپردازند و از معاریف شهرند و از آنجمله " صاین‌الدین‌علی ترکه" نویسنده، ودانشمند معروف زمان و مولانا خطاط رفت وآمد میکنند ، بایسنقر میرزا دستور داد مولانا معروف (خطاط) را در چاه قلعه‌ی اختیارالدین هرات محبوس کردند ، سپس " خواجه عضدالدین" که دختر زاده‌ی مولانا فضل‌اله استرآبادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمدلر را" مقتول بلکه محروق " ساختند[2] و شاعر و عارف بزرگ

۱ـ چاپ خیام ـ جلدسوم ـ صفحات ۶۱۷ ـ ۶۱۵ و نیز نگاه کنیدبه‌مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۶۱ (ناشر :کتابفروشی‌باستان ، مشهد) مطلع السعدین تالیف کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی ، جزءاول‌جلددوم ،ذیل‌رویداد سال ۸۳۰.

۲ـ محمدطوسی شاعر دربار بایسنغر درجزوهٔ کوچکی که درمورد:کاردزدن

سیدقاسم انوار که بزبانهای آذربایجانی و گیلکی و فارسی شعر گفته و صاحب دیوان غزلیات و مثنویهای " انیس العارفین " و " انیس‌العاشقین " است[۱] مظنون واقع شد که باسازمان زیرزمینی حروفیان‌رابطه دارد و محرک احمدلر در سوءقصد بوده است ولی به سبب شهرت عظیمش نتوانستند سیاستش کنند و فقط به تبعید او از هرات به‌سمرقند اکتفا نمودند و او دراین شهر تحت حمایت میرزا الغ بیک[۲] قرار گرفت و سپس به خراسان بازگشت هنگامیکه بایسنقر میرزا سیدقاسم‌انوار را تبعید میکرد وی غزلی گفت بدین مطلع :

نمیدانم چه افتاده است قسمت از قدر مارا
گزین درگاه میرانند دائم دربدر ما را

→

احمدلر به شاهرخ نوشته احمدلر راشقی وملحد وفاسق و فاجر و کافر! نامیده‌است وهمچنین‌ازخواجه عضدالدین‌ویاران‌احمدلرچنین‌یادمیکند .
" . . . . دریک طرفه‌العین آن شیاطین ملاعین وکفرهٔ فجره را درمجلس تفحص و دیوان تجسس حاضر گردانیدند چندانکه ارکان دولت‌ابد پیوند از ایشان این امراستخبار واین معنی استفهام مینمودندآن فسقهٔ زنادقه! . . . به‌جواب اقدام ننمودند که بیت :
ماندایم از این قضیه وقوف   ما نداریم از این حدیث خبر
طوسی‌سپس‌شرح‌میدهدکه‌چگونه‌همگی رابه‌شلاق‌بستند!(محمدطوسی مجمع التهانی‌ومحضرالامانی ،نسخه خطی کتابخانه ملک به شماره۴۷۷۰)

۱ــ کلیات قاسم‌انوار ، باهتمام سعیدنفیسی ، تهران ، ۱۳۳۷ .

۲ــ الغ بیگ مردی‌ترقیخواه و درحقیقت دانشمندی برتخت حکمرانی بود " (یان‌ریپکا ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۴۴۳) .

یکی دیگر از کسانی‌که درجریان احمدلر مظنون واقع شد و صدمات گران دید دانشمند معروف سیدصاین‌الدین‌علی بن محمد بن محمد ترکه اصفهانی است که " درعلوم معقول و منقول و تصوف عالی و علوم قدیمه وغریبه چون علم نقطه و علم حروف وعلم اعداد و جفر ومانند این علوم ماهر و درهرباب آثار ونوشته‌هائی دارد که‌براستادی وی گواهی عدلند. " [۱]

صاین‌الدین‌علی رساله و کتبی بسیار تالیف کرده که برخی از آن‌ها را ذیلا" نام میبریم:

۱ــ *رسالهٔ محمدیه*، در الفاظ و حکم قرآنی و کشف اسم حضرت‌محمد، مطابق مشرب حروفیان ــ بعربی.

۲ــ *کتاب مفاحص*، درعلم حروف و اعداد و مبتنی بر بیان توحید ــ بعربی.

۳ــ *رساله التمهید فی شرح قواعد التوحید* ــ بمشرب اهل کلام و تصوف و نزدیک به مذاق اشراقیون چنانکه خود میگوید:

" جد من ابوحامد محمدترکه درین باب رساله‌ای نوشت در دفع شبهات مشائیان و غامض بود لهذا من مبسوطتر ساختم. "

۴ــ *رسالهٔ مبداء و معاد*، در اثبات ذات حق و قیامت.

۵ ــ *رسالهٔ سوال الملوک*، در علم حروف و اعداد.

۶ــ *ترجمهٔ احادیثی از حضرت‌امیرالمومنین علی‌علیه‌السلام*، که در ساری نوشته است.

۷ــ *رسالات نفثه الصدور اولی وثانی*، پس‌از سوءقصداحمدلر چنانکه گفته شد علاوه بر سیدقاسم‌انوار صاین‌الدین‌علی نیز مورد سوء

۱ــ ملک‌الشعراء بهار، سبک‌شناسی، ج ۳ ص ۲۲۹.

ظن واقع شد. وی در " نفثةالصدور " دوم خطاب به میرزابایسنقر پس از بیان آنکه خبرکاردخوردن تیمور مایهٔحیرت او شد مینویسید :
" یک صباح جمعی صلحا و عزیزان را طلبید (طلبیدم)ونسخه صحیح بخاری درمیان نهاده و درکیفیت ختم آن جهت سلامتی از واقعه مشورت میکند، ناگه شخصی از قلعه رسید که ایلچی آمده است و بحضور شما احتیاج دارند جهت مشورت، ضرورت شد روان‌شدن، همان بود دیگر نه خانه را دید و نه یاران و نه فرزندان و عیال مگر ببدترین‌اوضاع و احوال:

باریـد بباغ ما تگـرگی و زگلبن ما نماند برگی

هرکس که روزی سلامی بدین فقیر کرده‌بود روی سلامت‌ندید !، همه را بتعذیب گرفتند و خانه را مهر کرده بنده را در قلعه بجائی محبوس داشتند و هیچ آفریده را نمیگذاشتند که پیش این فقیر آیـد مگر جمعی محصلان متشدد که چیزی میطلبیدند، تاکاغـذهاء امـلاک همه ستدند. بعد از آنک چند روز باجمعی روانه گردانیدند *که‌عیاذا" بالله از تشویش و تعذیب که کردند، سبع ضار (درندگان) پیش‌ایشان ملکی باشد!*

از جور و بی حفاظی و از ظلم و بیخـودی
ز ایشان چها ندیدم وبر من چها نرفت..."

دوسال از عمر سیدصاین‌الدین در حبس و نفی و تبعید گذشـت و در ۸۳۶،شش سال بعد از واقعه کارد خوردن شاهرخ،وفات یافته است.

اینکه کسی مانند " سیدقاسم‌انوار"مانند"مولانامعروف‌خطاط " و " سیدصاین‌الدین علی‌ترکه " درخانه‌ی رمزآمیز تیمچه شهر هـرات

بااحمدلر تماس میگرفتند و اورا به کشتن ستمگران تیموری تشویق میکردند، خودنشانه‌ی نفوذ عمیق جنبش حروفی‌گری درمیان روشنفکران معروف عهد و تلاش آنها برای واکنش در مقابل تروریسم و کشتار خشن طبقه حاکم و حاکمان تیموری است.

ج ـ کشتار حروفیه در تبریز بروزگار جهانشاه.

پس از کشته‌شدن سیدفضل‌اله استرآبادی برخی از هوا خواهان صمیمی و جانباز او مانند شیخ ابوالحسن اصفهانی ـ که از رازداران بسیار نزدیک او بود ـ و نسیمی شاعر از ایران هجرت کردند و به‌ترکیه عثمانی و سوریه رفتند و برای نشر و ترویج و تبلیغ افکار اجتماعی و فلسفی وی کوششهای پیگیری بکار بردند. دختر فضل‌اله و یوسف نامی درزمان جهانشاه‌خان[1] دوباره علم حروفیان را در تبریز بلند کردند ولی باجمعی نزدیک پانصد تن کشته و سوخته شدند و این رباعی‌ازآن دختر[2] است:

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند
لاغر صفتان زشت خو را نکشند

۱ـ جهانشاه‌خان، پادشاه قراقویونلو که از ۸۴۰ تا ۸۷۲ اسلامی حکومت کرد (برای آگاهی از شخصیت این شخص نگاه کنید به تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران تالیف ابوالقاسم طاهری و تاریخ ایران تالیف محققان شوروی ص ۴۳۹ ببعد).

۲ـ وآن دختر ولیهٔ زمان بوده.... شعر را نیک میگفته و اشعار محققانه از وی شهرت دارد." (روضهٔ اطهار تالیف حشری تبریزی، ص ۷۲. چاپ تبریز ۱۳۰۳ ه).

گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز
مردار بود هرآنچه اورا نکشند[۱]

"مزارات" این کشتار دلخراش حروفیان را چنین شرح میدهد:
" و این قصه در عهد جهانشاه شد . . . و بزرگ حروفیه مولانا یوسف نامی بوده ودختر فضل‌اله نیز عمدهٔ این جماعت بوده و این طبقهٔ مشهور به اباحت و تزندق اند در آن زمان باپادشاه خیلی اختلاط داشتند و مردم به این قوم بسیار گرویده بودند و آخر علما هجوم کرده فتواها نوشتند که شرعا" خون این مردم را باید ریخت و اگر پادشاه احتمال کند ، دفع پادشاه نیز فرض است. مولانا نجم‌الدین اسکویی که ازگزیده علماست در نوشتن فتوی به قتل این جماعت ملاحظه نموده، نداد. پادشاه معتقد به فتوی وی بود.

گویند در آن‌زمان مجذوبی بود درکوه سرخاب که هرگز به‌شهر عبور نمیکرد. درخلال این حال روزی مجذوب در کمال حیرت بشهر آمد وبخانهٔ مولانا نجم‌الدین رفت و از روی عتاب تمام گفت که حضرت رسالت‌پناه صلی‌الله علیه و آله وسلم امشب به واقعهٔ من‌آمد وفرمود که برو به نجم‌الدین بگو حکم به قتل این جماعت کن که اینها مخرب دین اند. چون مولانا این سخن بشنید گریه بسیار کرد وحکم قتل فرمود. گویند قریب پانصد کس کشتند و سوختند . . . ."[۲]

۱ــ محمدعلی تربیت ،دانشمندان آذربایجان ، ص ۳۸۷. مزارات نیز این رباعی را ازآن دختر فضل میداند.

۲ــ کتاب " مزارات اولیائی که در درون شهر تبریز مدفونند رحمهم‌الله تعالی"(متعلق به‌سدهٔ‌دهم ، نسخهٔ‌خطی کتابخانه ملی ، ص۲) . منقول ازمقالهٔ‌دکتر صادق کیا درمجلهٔ‌دانشکدهٔ‌ادبیات ، شماره دوم ، سال ۱۳۳۴ ، تحت‌عنوان "آگاهیهای تازه از حروفیان" .

از این شرح جالب " مزارات " چند چیز فهمیده میشود :

۱ــ مولانا یوسف و دختر شجاع و عدالتخواه فضل و سایر حروفیه (مانند زمان قباد ساسانی که با مزدک رابطه‌ای نزدیک داشت) باجهانشاه روابط نزدیک داشتند ، مسلما جهانشاه میخواسته است از آنها برای تضعیف روحانیت چنانکه شیوه‌ی متداول در ایران بوده‌است استفاده کند .

۲ــ مانند همان دوران که موبدان اعمال فشار میکردند ، این بار نیز علما جنجال برداشتند و مردمی را که علیه ظلم‌وستم واختناق فکری و عقیدتی برخاسته‌اند به"اباحت" یعنی داشتن مرام زناشوئی اشتراکی و کمونیسم جنسی[1] و " زندقه" متهم کردند یعنی همان اتهامات دوران مزدک را تکرار کردند .دربرخی منابع به حروفیه مجاز شمردن باده‌گساری ، ضرورت اعتراف بگناه در مقابل " بابا" (مقام روحانی) نسبت داده‌اند[3] که باحتمال قوی بهتان وبقصد درآمیختن نظریات آنها بامسیحیان و برانگیختن جماعت عوام علیه آنانست .

۳ ــ مهمترین عالم وقت (مولانا نجم‌الدین اسکوئی) ازراه صداقت یاسالوس زیربار فشار نرفت تاآنکه " مجذوبی"! خواب‌نما شد و پس از این صحنه‌سازی مولانا فتوی داد و پانصد نفر در شهر تبریز

۱ــ اباحت بمعنی اشتراک در اموال هم است .
۲ــ آلوسی از ابن کمال روایت کند که پیرو مزدک را زندیق‌گویند ! (پرتو اسلام ، ص ۱۳۴) .
۳ــ دائره المعارف اسلامی ، ج ۷ ص ۳۶۲ (چاپ قاهره)

کشته یامحروق گردیدند.

کشتار حروفیه در ترکیه.

همزمان باقتل پیروان و رهبران حروفی درایران، در ترکیه نیز اشراف حرم‌دار و روحانیون فئودال به تصفیه وکشتار ایشان دست زدند مولف کتاب "شقائق‌النعمانیه"[۱] به این کشتارها اشارت می‌کند و از آنجمله مینویسد فخرالدین عجمی مفتی ایرانی اسلامبول شاگرد میر سیدشریف‌جرجانی چند تن از پیروان حروفیه را گرفته و بکفر و زندقه متهم ساخته دستور داد زنده زنده روی آتش کباب کنند! مولف‌کتاب نامبرده می‌افزاید: "مفتی یعنی فخرالدین‌عجمی را چندان حرارت ایمان بجوش آمده بود که خود شخصا" درآتش میدمید و درآن‌هنگام لختی از ریش دراز وی بسوخت."

لطیفی نیز در تذکره الشعرا[۲] شرح میدهد که چگونه تمنایی شاعر و چندتن دیگر از حروفیان را باتهام داشتن عقاید کفرآمیز محکوم به قتل وسوختن نمودند، درزمان سلطان بایزید (ایلدرم) حریف و مخاصم تیمور که در سال ۸۰۴ از تیمور شکست یافت و اسیر گردید. از این روایت معلوم میشود که افکار وعقاید فضل‌الله استرآبادی پیشوا و رهبر جنبش حروفی‌گری، بطوری گسترش یافته که در اندکی‌از استرآباد به آدرنه رسیده است.

جنبش اجتماعی حروفیه از جنبشهای شگفت مرموز است که پیشه‌وران پاکباز و متنوران شهری و بازاریان حق‌طلب پدید آورده‌اند

۱– ص ۲۶۶– ۲۶۳.

۲– نگاه کنید به لغت‌نامه دهخدا، مقالهٔ حروفیان، ص ۴۸۳ – ۴۸۲.

و پرورده‌اند و جا دارد که سراپای این جنبش و تجلیات اجتماعی مختلف آن مانند " بکتاشیه" و " نقطویه " که زمانا " با جنبش حروفیه نزدیک‌اند ، خوبتر و گسترده‌تر مطالعه شود و بدرستی و ژرفی تحلیل گردد .

پیوست‌ها:

پیوست ۱

سرخ جامگان

مربوط به‌صفحه‌های ۸، ۱۵،

الف ــ گاهی کارستم به موالی و اقوام غیرعرب از حد می‌گذشت و کار بــه رسوایی می‌کشید: یکی از موالی که با دختری عرب ازدواج کرده بود مجبور شد همسر خودرا طلاق گوید و دویست ضربه تازیانه بخورد . عمال حکومت موی ریش و ابرویش را تراشیدند . [1]

ابن قتیبه مینویسد: یک عرب بادیه‌نشین را بر ولایتــی والی کردند . یهودیان را که در آن ناحیه بــود گرد آورد و گفت بحکم آنکه " مسیح را کشتید و به دار زدید باید خونبهای اورا بپردازید "! ونیز ابن قتیبه[2] مینویسد: والی بصره از مردی ترسا پرسید نام تو چیست؟ مــرد

۱ــ دکتر غلامحسین یوسفی، ابومسلم سردار خراسان، ص ۱۶

۲ــ عیون الاخبار. ج ۱، ص ۷۶ ــ ۷۷.

گفت: بنداد شهر بنداد. گفت سه نام و جزیهٔ یک نفر را می‌پردازی؟ پس فرمان داد تا به زور جزیهٔ سه تن را از او بستاندند!

محققان شوروی که در توطئه سکوت نسبت به اصول برابرخواهانه و ضلالت برانداز اسلام شرکت دارند سیاست ستمگرانه و نژادپرستانه امویان را بحساب اسلام میگذارند[1] و حال آنکه از نظر یک محقق اسلام ــ شناس این سیاست با سرشت آموزه‌ها ورهنمودهای اسلام تضاد عینی داشته است. اسلام قوی‌ترین و صمیمی‌ترین پشتیبان رنجبران و موالي و بردگان و سرسخت‌ترین مخالف نژادپرستي و تمایزات قومي و اجتماعي و طبقه ای است. علي که بگفته پطروشفسکي[2] "تا سرحد شور وعشق پایبند دین بود" از موالي و توده‌های عرب و غیرعرب دربرابر آزمندی و ستمگری اریستو ــ کراسي عرب با استواری و قاطعیت دفاع میکرد. مدایني مینویسد: یاران علي ویرا گفتند: "هنگام تقسیم اموال به اشراف و آدمهای سرشناس حق بیشتری و بهرهٔ دیگری بده وآنها را که عرب هستند برموالي و بردگان و عجمان مقدم بدار، بااین رفتار از کساني که با تو مخالف هستند آسوده خواهي شد و پشتیباني و حمایت آنها را جلب خواهي کرد."

مدایني در دنباله افزوده است: "این را در حالي به علي گفتند که معاویه ثروت امت را حیف و میل میکرد و به این وآن میداد" اما پاسخ علي این

۱ــ مثلا بنگرید به: تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۶۶.

۲ــ اسلام در ایران ــ ص ۵۳

بود : " فرمان میدهید از راه ستم پیروزی بدست آورم ؟ آنهم بر مردمی‌که مرا برخود حکومت داده‌اند ! ، اگر این ثروت از آن خودم میبود به یکسان میانشان تقسیم میکردم تا چه رسد به اینکه مال ، مال خداست . . . " [۱]

وقتی اشعث بن‌قیس (رئیس قبیله کنده و از بزرگان قوم) به سیاست تساوی جویانه علی اعتراض کرد و در مسجد کوفه بوی گفت : این ایرانیها خیلی در دیده‌ات عزیز و گرامی شده اند که آنان را بر ما ترجیح میدهی ، علی به تندی جواب داد :من آنان را برخرانی مثل تو ترجیح میدهم . به خدا سوگند فردا این ایرانیها به عشق اسلام کله های شمارا با شمشیر نوازش خواهند داد [۲]

چنانکه ملاحظه شد از نظر علی موالی و اقوام غیر عرب بااعراب متساوی‌الحقوقند و حتی براشراف عرب برتری دارند ومعلوم است این دیدگاه برابرخواهانه وحرکت ضد اشرافی تا کجا باجهت سیاسی‌واجتماعی بنی امیه فاصله دارد !

ب ــ حتی طبری که مورخی باانصاف و منطقی بوده برای " حرامزادگی " بابک شواهد عینی ! یافته چنانکه مینویسد : [۳]

۱ــ الغارات تالیف ابراهیم ثقفی (قرن سوم) ج ۱ ، ابن ابی‌الحدید ج۱ ص ۱۸۲ .

۲ــ مبرد الکامل ، ج ۲ ، ص ۴۰۶ ، چاپ مصر ، ۱۹۳۷ میلادی .

۳ــ تاریخ طبری ج ۱۳ ص ۵۸۵۷ . ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده .

علي بن مره از یکی از اوباش بنام مطر آورده که گفته بـود .
" ای ابوالحسن به‌خدا بابک پسر من بـــود "گوید : گفتم " چگونه" گفت
" پیش ابن رواد بودیم مادرش ترتومیـــذ یک چشم از بومیان ابن روادبود
من به نزدوی جای می‌گرفتم . زنی تنومند بود ، مرا خدمت میکرد و جامــه
هایم را می شست ، روزی اورا بدیدم و از شهوت‌زدگی سفر وطول عزوبت ،
بر او جستم و بابک را در رحمش نهادم .

سپس گفت : پس از آن غیبتی داشتم ، سپس باز رفتم ، وی درکار
زائیدن بود در منزلش جای گرفتم :روزی به نزد من آمد و گفت : "وقتی
شکم مرا پرکردی اینجا منزل میگیری و مرا رها میکنی؟ " و شایع کرد که
بچه از من است .

گفتم : " بخدا اگر نام مرا بری ترا می‌کشم .و از من دست بداشت
به‌خدا او پسر من است . "

ج ــ منابع اطلاع ما از سرخ جامگان و بابک خرم‌دین :

۱ــ تاریخ الامم والملوک : تالیف ، ابوجعفر بن جریر طبــری ، چاپ
مصر

۲ــ ترجمهٔ تاریخ طبری از ، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی .

۳ــ تاریخ الکامل تالیف ، ابن اثیر جزری ، چاپ مصر ج ۶ ،ص ۱۳۴ ،
۱۸۲ــ ۱۸۶ ــ ۱۸۸ . و چاپ تهران ج ۱۱ و ۱۲ .

۴ـ سیاست‌نامه تالیف ، نظام‌الملک ، چاپ طهران .
۵ـ حبیب‌السیر تالیف ، غیاث‌الدین بن حمام‌الدین‌خواندمیر ، چاپ بمبئی ـ چاپ خیام . . جلد ۲ ، ص ۲۵۲ ـ ۲۶۲ ـ ۲۶۶ .
۶ ـ روضه الصفا تالیف ، محمد بن خاوند شاه میرخواند ، چاپ طهران .
۷ـ جوامع الحکایات و لوامع الروایات ، تالیف محمد عوفی .
۸ـ نگارستان ، تالیف قاضی احمد غفاری . چاپ بمبئی .
۹ـ مجمل فصیحی خوافی ، چاپ مشهد ، کتابفروشی باستان .
۱۰ـ منتظم ناصری ـ تالیف محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه چاپ طهران .
۱۱ـ زبده التواریخ ، تالیف عبدالله علی بن محمدکاشانی .
۱۲ـ کتاب‌الفهرست ، تالیف ابن‌الندیم ، چاپ مصر .
۱۳ـ کتاب‌العبر ، تالیف عبدالرحمان بن خلدون ، چاپ مصر .
۱۴ـ معجم الادباء . تالیف ، یاقوت حموی . چاپ اوقاف گیب .
۱۵ـ معجم‌البلدان ، تالیف ، یاقوت حموی چاپ مصر .
۱۶ـ تقویم‌التواریخ ، تالیف ، حاج خلیفه ، چاپ استانبول .
۱۷ـ تاریخ مجموع تالیف : یحیی بن سعید بن بطریق انطاکی ، چاپ بیروت .
۱۸ـ تاریخ مسعودی ، تالیف ، ابوالفضل بیهقی چاپ طهران وکلکته .
۱۹ـ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تالیف : سیدظهیرالدین ـ

مرعشي چاپ پطرز بورغ .

۲۰ـ مازیار بقلم مجتبی مینوی و صادق هدایت چاپ طهران .

۲۱ـ بحیره تالیف فزوني استرابادی ، چاپ طهران .

۲۲ـ زینةالمجالس تالیف : مجدالدین حسینی چاپ طهران .

۲۳ـ کتاب بغداد تالیف : ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر طیفور چاپ لایپزیک .

۲۴ـ کتاب‌المعارف ، تالیف : ابن قتیبهٔ دینوری چاپ مصر .

۲۵ـ اخبارالطوال تالیف : ابوحنیفه احمد بن داود دینوری چاپ‌لیدن

۲۶ـ مروج الذهب تالیف : ابوالحسن علی بن حسین مسعودی چاپ مصر و پاریس و بیروت .

۲۷ـ تاریخ مختصرالدول تالیف ابوالفـرج بن‌عبری ، چاپ مصر .

۲۸ـ تاریخ گزیده ، تالیف ، حمدالله مستوفي ، چاپ اوقاف گیپ .

۲۹ـ نزهه القلوب ، تالیف : حمدالله مستوفي ـ چاپ بمبئی و چاپ اوقاف گیپ (لیدن ج ۳ ص ۸۱ ـ ۱۴۱) .

۳۰ـ طبقات‌الامم تالیف ابوالقاسم صاعد بن احمداندلسی‌چاپ‌بیروت

۳۱ـ الفرق بین‌الفرق تالیف : ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی چاپ مصر .

۳۲ـ کتاب الانساب تالیف ، عبدالکریم بن محمدسمعانی ، چاپ‌اوقاف گیپ .

۳۳ـ کتاب الملل والنحل تالیف محمد شهرستانی چاپ لایپزیک.

۳۴ـ تاریخ الفی تالیف : احمد بن نصرالله تتوی دیلمی.

۳۵ـ کتاب المسالک و الممالک : تالیف ابن خردادبه، چاپ لیدن.

۳۶ـ کتاب البلدان تالیف: احمد بن ابی یعقوب یعقوبی چاپ لیدن.

۳۷ـ کتاب التنبیه والاشراف، تالیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی چاپ لیدن.

۳۸ـ تبصره العوام تالیف سیدمرتضی بن داعی حسین رازی چاپ طهران (ضمیمهٔ قصص العلماء.).

۳۹ـ کتاب البلدان تالیف: ابوبکر احمد بن محمد بن فقیه همدانی چاپ لیدن.

۴۰ـ مفاتیح العلوم تالیف، ابی عبدالله محمد بن احمد خوارزمی چاپ مصر.

۴۱ـ تاریخ ارمنستان تالیف ژاک درایساوردنس، چاپ ویتر.

۴۲ـ تاریخ طبرستان، تالیف، بهاءالدین محمدکاتب معروف بابن اسفندیار.

۴۳ـ خاندان نوبختی تالیف، مرحوم عباس اقبال چاپ طهران، (ص ۲۵۴).

۴۴ـ مراصد الاطلاع.

۴۵ـ تاج العروس ص ۱۲۷.

۴۶ـ البیان والتبیین، ج ۲، ص ۱۷۲ و ج ۳، ص ۴۱.

۴۷ـ مزدیسنا ص ۱۹.

۴۸ـ مجمل التواریخ و القصص ص ۳۵۳ ـ ۳۵۹.

۴۹ـ بابک خرم دین دلاور آذربایجان تالیف سعید نفیسی،

۵۰ـ قاموس الاعلام ترکی ج ۲.

۵۱ـ تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۲ ص ۱۵۱.

۵۲ـ فرهنگ شاهنامه دکتر شفق ص ۱۳۴.

۵۳ـ سفرنامهٔ مازندران و استرآباد رابینو. چاپ قاهره ۱۳۴۲ ص ۱۴ (بخش انگلیسی).

۵۴ـ تاریخ اسلام علی‌اکبر فیاض چاپ ۱۳۲۷ ـ ص ۱۹۸.

۵۵ـ تاریخ ارمنستان.

۵۶ـ تاریخ ملت آرمن ـ تالیف ژاک دومرگان، چاپ پاریس.

۵۷ـ دائرةالمعارف اسلامی.

۵۸ـ رسالهٔ نسب‌نامه و سالنامهٔ تاریخ اسلام چاپ هانور آلمان.

۵۹ـ نام نامهٔ ایرانی، تالیف فردینادنیوستی، چاپ ماربورگ.

پیوست ۲

نمد پوشان

مربوط به‌صفحه‌های ۴۲، ۴۴، ۵۱، ۶۹، ۷۳، ۷۴،

الف ــ شرک درجهان‌بینی اسلامی ، دارای هسته‌های اجتماعی ، اقتصادی، اخلاقی ، سیاسی ، فرهنگی و اعتقادی است ، همچنانکه توحید نیــز جهت اجتماعی ، عقیدتی ، سیاسی ، اقتصادی دارد . ما از بررسی تفصیلی ایــن مبحث پهناور و بسیار مهم می‌گذریم و فقــط در پیــرامون چند آیه توضیح مختصری میدهیم .

۱ــ ویل للمشرکین *الذین لا* یوتون*الزکوه* . " مرگ برمشرکین ، آن کسان که زکات‌نمیدهند " . مطابق آیه یاد شده ، ندادن زکات " شرک " است و افرادی که از بکاربستن و پیاده‌کردن این اصل مهم اسلامی ، روی برمیتابند مشرک اند . مفسران زکات را مرادف انفاق شمرده اند [1]

۱ــ تفسیر مجمع البیان ، ج ۱ ،ص۳۹ ، تفسیر تبیان شیخ‌طوسی ، ج ۱ ،ص۲۱ .

و چنانکه میدانیم غرض نهائی از انفاق مالی ، دادن و نثار کردن همه چیز است[۱] . در روایات ائمه شیعه نیز زکات واقعی دادن " مال زائد بر احتیاج است " است.[۲]

۲ــ *ان الذین* یکفرون *بآیات الله* و یقتلون النبیین *بغیرالحق* و یقتلون *الذین* یامرون *بالقسط* من*الناس* فبشرهم *بعذاب الیم*[۳]

دراین آیه " کافرین به آیات خدا" آن کسانند که پیامبران خدا و طرفداران و طلب‌کنندگان مساوات و عدالت را بقتل میرسانند!

۳ــ *ارایت الذی* یکذب *بالدین* ، فذالک *الذی* یدع *الیتیم* . *ولا* یحض علی *طعام*المسکین فویل للمصلین . *الذین* عن *صلاتهم ساهون* . *الذین* هم یراون . و یمنعون *الماعون* .

" آیا میدانی چه کسی دین را دروغ میداند؟ آن کسی‌که بفکر یتیم نیست و برای تامین معاش بینوایان دیگران را تحریک نمیکند . مرگ برنمازگزارانی که از حقیقت نماز غافلند ،ریاکار و متظاهرند و ماعون را قرق میکنند و دراختیار خویش میگیرند . "

مفسران ماعون را " احتیاجات عمومی " معنی کرده‌اند که باید از

۱ــ تفسیرکبیر فخررازی ومجمع البیان درتفسیرآیهٔ ۲۱۹ سورهٔ بقره .

۲ــ تفسیر صافی ، ج ۱ ، ص ۶۹۹ ، فروع کافی ، ج ۳ ، ص ۵۰۰ .

۳ــ آل عمران . آیهٔ ۲۱ .

دستیاز مالکیت خصوصی برکنار بماند . چنانکه علی بـن ابراهیم قمی مفسر مشهور قرن سوم هجری (از اصحاب امام دوازدهم) مینویسد :
" ماعون یعنی آب و نان و سوخت و امثال این چیزها و همه چیزهائی که مردم بدان احتیاج دارند . "[1]

۴ـ *ان الانسان خلق هلوعا . اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه‌الخیر منوعا الا المصلین . .* [2]

یعنی "انسان ناشکیبا وآزمند و پرطمع آفریده شـده اسـت . چون شکست وآسیبی بدور میرسد ناله و ندبه به سر میدهد وآنگاه که مـال یابد انحصاری‌کند ودیگران‌را محروم سازد مگر انسانهای نمازگزار . "

موافق آیه بالا ، نمازگزاران صبورند یعنی قوت نفس و قـدرت روحی و اراده پولادین و تزلزل ناپذیر دارند .

هم‌چنین از حرص ، آزمندی ، سودپرستی و افزون خواهی دور و بیزارند ، و درنتیجه مال را خصوصی وانحصاری‌نمیکنند و دراختیار جامعه قرار میدهند .

از بررسی آیات یادشده اطلاعی اجمالی لااقل ازمقاصداخلاقی و اجتماعی دین بدست آوردیم و دریافتیم که معنی و محتوای دین در ایدئولوژی اسلامی بامعنی و مضمون آن در زبانهـای غربی بسیار و بسیار

۱ـ تفسیر علی بن‌ابراهیم قمی(تفسیرسورهٔ ماعون) . تفسیرصافی ج ۲ص ۸۵۶
۲ ـ سورهٔ معارج

تفاوت پیدا میکند. دین با Religion فرق دارد! حق با دکتر عبدالرحمان البزاز است که میگوید " در اسلام برخلاف مسیحیت و بودائیگری، دین محدود به عبادت و مناسک دینی و اعتقاد های معنوی نیست، بلکه نظامی اجتماعی، فلسفه‌ای دربارهٔ زندگی، دستگاهی از اصول اقتصادی و سلطه‌ای سیاسی است." [۱]

برمحققان و تاریخ‌نویسان فرض و بایسته است در تحلیل جنبش های ضد فئودالی به سیمای سیاسی و اجتماعی دین توجهی درخور مبذول دارند. محققانی که زیر تاثیر مغلطه های مورخان مارکسیست معتقدات دینی را لفافه ظاهری نهضت‌های خلق میدانند، از معنای دین در فرهنگ اصیل رسالت اسلامی هیچ اطلاعی ندارند.

سوابق ذهنی و غرور کاذب روشنفکری مجالی برای کسب اطلاع باقی نگذاشته است!

۱ـ دکتر حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۲۵۳، برای آگاهی بیشتر از معنا و محتوی دین در جهان بینی اسلامی به کتب زیرین رجوع کنید.:

(۱) جامعه‌شناسی شرک، مذهب علیه مذهب و دیگر آثار روانشاد دکتر علی شریعتی.

(۲) المصطلاحات الاربعه، تالیف مودودی پاکستانی.

(۳) فی ظلال‌القرآن، (تفسیر سورهٔ انفال).

ب ـ دراینکه حروفیه به حق‌پرستی می‌بالیده‌اند و تعبیرات اهل حق و اهل دل را بکار میبرده اند هیچ شک و تردید نتوان کرد و اشعار نسیمی و قاسم انوار بر اثبات این معنی گویاترین گواه است:

طالب حق کی شود واصل ذات قدیم

گر نبدی در جهان حسن جمالت ملاح[۱]

پیش رویت سجده آنکو حق نمیداند زجهل

از سجود حق چو شیطان سر بباطل میکشد[۲]

عابدان حق سجود صورت رویت کنند

عارفان حق بجان طوف سرکویت کنند[۳]

اینما آمد تولو اثم وجه الله از آن[۴]

حق پرستان از همه رو، روی دل سویت کنند[۵]

مقصود نسیمی زد وعالم همه حق بود

مقصود میسر شد و حاجات بر آمد[۶]

۱ـ دیوان نسیمی، ص ۱۰۰

۲ـ ص ۱۱۳.

۳ـ ص ۱۱۷.

۴. اشاره است به‌آیهٔ ۱۱۵ سورهٔ بقره.

۵ ـ ص ۱۱۸.

۶ ـ ۱۴۷.

مست شراب عشقش بی‌باده مست باشد
بی باده مست یعنی مست الست باشد
آنرا که همچو عارف باشد شراب و ساغر
حق را بحق پرستد کی بت‌پرست باشد [۱]

اگر شاه زمانه‌ای وگر دستوری
گر باز جهان شکار، اگر عصفوری
گرمست طریقتی و گرمستوری
تا راه بحق نبرده‌ای، مغروری. [۲]

ورای پرده قاسم را بحق راهیست پنهانی
که می‌بینند به فضل حق ازل را باابد یکسان [۳]

ج ـ این عشق خدائی را در اشعار و افکار قاسم انوار [۴] شاعر و متفکر بزرگ حروفی نیز می‌بینیم:

۱ـ ص ۱۵۸.
۲ـ کلیات قاسم انوار ـ ص ۳۵۰.
۳ـ ص ۳۳۹.
۴ـ " شاعر بزرگ قاسم انور از حروفیون بود و نظریهٔ اشتراک اموال بوی نسبت داده شده بود. " (تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۳۷).

جز عشق خدا ، هرچه دلت را برباید
گر نیر شمسست که در عین زوالست
هرگز بخدا ره نبری ، تا تو تو باشی
این فکر خیالست و خیال تو محالست . [۱]

برون زراه خدا راهرو نه در راهست
برین حدیث که گفتم خدای آگاهست
مگو: ز عشق فلان خوارروزار میگردد
مرا ز عشق جمالست و عزت و جاهست [۲]

خدا این عاشقان را همتی داد
که در کیخسرو و خاقان نگنجد [۳]

قاسمی ، غیر خدا دل نتوان داد بکس
هرکجا هست خدا هست و خدا خواهد بود [۴]

زنهـا را درین کوی بغفلت نخرامی
جویان خدا باش، اگر مرد تمامی
بیرون زره راست طریقی بخدا نیست
گر پیر هری باشی ، اگر احمد جامی

۱ــ کلیات قاسم انوار ، ص ۵۳ .

۲ و ۳ــ و ۴ــ منبع پیشین ، صفحات ۷۴ و ۱۱۳ و ۱۵۳ .

قرآن ز خدا آمد و سنت ز پیمبر

گفتند سلف قصهٔ این نامی نامی [۱]

هرچند ترا از اهل ایمان دارم

در معنی این مسئله برهان دارم

گر عشق خدا نباشدت در دل وجان

من کافرم ، ارترا مسلمان دارم [۲]

و درمقدمه مثنوی انیس‌العارفین "سرشار ازعشق عرفانی زبان به حمد و ستایش خدا گشوده و چنین گفته است .

" منت خدای راجلت عظمته و علت حکمته ، که بشعشعهٔ انوار اسرار شموس، ارواح اقمار قلوب انسان را ، یعنی سیارات سماوات نفوس ایشان‌را ، بحکم قدم از عالم عدم موجود گردانید و خاکیان امکان را بتشریف " ولقدکرمنا بنی آدم" مشرف داشت ، خرد خرده‌دان ، که وزیر سلاطین ارواح انسانست و سبب سعود نقود وجود ایشانست ، در مبادی بوادی جمال کمالش از سطوات صدمات اجلال جلالش حیرانست ،

نظم :

ای بر تر ازآنکه عقل دراک ‌ ‌ در راه تو دم زند ز ادراک

هرکس که بکوی وحدت آمد ‌ ‌ قسمش همه درد و حیرت‌آمد

کس را بتو هیچ دسترس نیست ‌ ‌ نی‌نی ، بجز از تو هیچ کس نیست

---

۱ و ۲ـ کلیات قاسم انوار ، صفحات ۳۰۵ و ۳۴۸.

صفات نامتناهیش روی در ذات بیچونست و ذات قدیمش را نظر برصفات قدیمست ، بیت :

خویشتن عارف است و معروف است   خویشتن واصفست و موصوفست

دربطون این جهان او ظاهر ودر ظهور او کثرت حدثان مطموس و از ظهور چیزها او باطن و از بطون چیزها او ظاهر ، حقیقت در شریعت و طریقت در حقیقت ، حقیقت هستی همه اوست و عقل را در حقیقت او طریقت نیست ، شهباز بلندپرواز عشق ، که بر طیور ارواح ملکست ، مملکوک آستانه اوست ، " لیس کمثله شیئی " آیتی در شان اوست ،*الاله الخق و الامر ، تبارک‌الله رب العالمین .* "[1]

د ـ تیموربا همه‌خونخواری و خون‌آشامی مثل‌تمام‌اسارتگران‌وکشورگشایان‌منافق خـود را "اسلام‌پناه" ! میدانست و به قول دکتر صفا "هم دعوی عدالت داشت و هم تظاهر بدین‌داری‌میکرد "[2] حتی خـودرا یکی از " مجـددان دین " فرا مینمود برحسب اعتقاد و ادعای مزدوران استبداد تیمور" بنای سلطنت خودرا بدین وآئین اسلام " گذاشت[3] و اول تزوک که از مشرق‌دل" او طالع شد " رواج دین و تقویت شریعت محمدی بود "![4]

۱ـ کلیات قاسم‌انوار ـ ص ۳۰۹ .

۲ـ تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ ، ص ۵

۳ـ تزوکات تیموری ، ص ۱۷۴.

۴ـ منبع پیشین ، ص ۱۷۶.

مورخ درباری نظام‌الدین شامی به خلق مسلمان تلقین میکند که تیمور " صاحب کرامت " و مخصوص " بتائید آسمانی وملحوظ بنظر عنایت ربانی "[۱] بود!

ذ ـ " مولانا معروف خطاط سرآمد مستعدان جهان و نادرهٔ دوران بود. غیر از خط انواع فنون واصناف کمالات را داشت... او مردی خوشمحاورهٔ شیرین کلام بود. نمد عسلی پوشیدی و طاقیه نمد هم از آن جنس بر سر نهادی و الف نمد برگرد آن پیچیدی..... القصه دراین وقت (پس از کار خوردن شاهرخ) مولانا معروف را مطعون ساخته، گرفتند و اکثر جوانان مستعد که پیش او متردد بودند متوهم شدند و ارباب طمع از ایشان زرها گرفتند و مولانا را چند نوبت بپای دار آورده و عاقبت در چاه حصار اختیارالدین حبس کردند...."[۲]

ر ـ برحسب نوشته براون..." سیدقاسم انوار در سراب (سراو) در ولایت تبریز بسال ۷۵۷ هجری /۱۳۵۶ میلادی. متولد شد و درعلوم شریعت شاگرد شیخ صدرالدین اردبیلی که از اجداد صفویه است بوده و پس از وی نزد شیخ صدرالدین یمنی تلمذ نمود که او خود نیز از

۱ـ ظفرنامه شامی ص ۱۸۹.
۲ـ مطلع السعدین ص ۳۱۴ ـ ۳۰۶

تلامیذ شیخ او حدین کرمانی است. پس از آنکه چندی در گیلان اقامت نمود، بخراسان رفت و در هرات ساکن شد و آن در زمان سلطنت تیمور و فرزندش شاهرخ است عبدالرزاق در مطلع السعدین حکایت میکند که: چون سال ۸۳۰ هـ / ۱۴۲۶م. شاهرخ در مسجد جمعهٔ هرات مورد احمدلر قرار گرفت و مجروح گردید سیدقاسم مورد سوء قصد بایسنغر واقع شده و گفتند که: قاتل در تحت حمایت او بوده است. از این‌رو سید را (ناگزیر کردند) که هرات را ترک گوید و به سمرقند برود و درآنجا درظل عنایت میرزا الغ بیگ قرار گرفت معذلک چندسال بعد وی بخراسان مراجعت نمود و در خرجرد که شهری است در ولایت جام منزل گزید و هم درآنجا بسال ۸۳۷ هـ. / ۱۴۳۳. وفات یافت ... سید قاسم ... ظاهرا با طرفداران فرقهٔ شیعه خاصه پیروان صفویه روابطی داشته حتی اورا با فرقهٔ حروفیه نیز سروکاری بوده است." [۱]

قاسم انوار شاعری دیندار وسخت پایبند اصول‌اسلام بود. چنانکه نوشته‌اند که" چهارمرتبه پیاده به حج رفته و دو دفعهٔ آن پا برهنه بوده است" [۲]

۱ــ تاریخ ادبی ایران ــ مجلد سوم ، از سعدی تا جامی ، چاپ تهران ،ص ۵۳۴ ــ ۵۴۴

۲ــ ریحانه‌الادب ،جلد سوم ، تهران ، ۱۳۶۹ ــ ۱۳۲۹ ، ص ۲۶۰

جامی در نفحات الانس[1] که در ۸۸۳ یعنی ۴۶ سال پس از مرگ وی تالیف کرده اورا به والایی و بزرگی میستاید و ازایمان مذهبی و منش مردمی و شورو شوق معنوی‌طلبانه‌اش سخن می‌گوید .

شور حق‌طلبی ، قوت ایمان وطرفداری ازعدالت اجتماعی وحریت عمومی در اشعار و آثار قاسم کاملا " منعکس شده است :

خری از پایگاهی کرد فریاد
که دوران سلوک حق برافتاد
زمردان خدا کس در جهان نیست
وگر بودند باری این زمان نیست
حدیث او خلاف عقل ودینست
مدامش داغ لعنت بر جبینست
خلاف دین مگو ، ای ناجوانمرد
که پیمبربه چندین جا بیان کرد
که عالم خالی از مردان حق نیست
درین معنی کسی را بر تو دق نیست
خلاف رای او جستن زدین نیست
گر او گوید : چنین ، گو : این چنین نیست

۱ــ چاپ هند ، ۱۸۵۹ ، ص ۶۹۳ ــ ۶۸۹

اگر صدیق و دولتیار باشی

مطیع احمد مختار باشی

خداوندا ، فقیر و سوگواریم

بلطف شاملت امیدواریم

موفق کن بحکمت جان مارا

نگهدار از خلل ایمان ما را [۱]

س ـ اینکه قاسم انوار شهرت عظیم داشته و نفوذ او درمردم زرف وگسترده بود از منابع موجود کاملا" بر میآید" . . علمای خراسان بهاعتراض حضرت سید برخاستند . . . . اهالی هرات را اعتقاد و اخلاص تمام دست داد . . . مردی جاذب بوده ، هر منکری که پیش او رسیدی معتقد شدی . . . اصحاب اغراض این سخن نزد پادشاه عهد سلطان شاهرخ رسانیدند که این سید را بودن در شهر مصلحت نیست ، چراکه اکثر جوانان مرید او شده اند ، مبادا از این حال فسادی تولد کند . . . " [۲]

برحسب نوشته براون " درآنجا (هرات) مریدان و شاگردان بسیار از اطراف نزد وی (قاسم انوار) جمع آمدند و بقدری دارای نفوذ

۱ـ کلیات ص ، ۳۵۲ .

۲ـ دولتشاه سمرقندی ، تذکرةالشعراء ـ متعلق به قرن نهم ـ ص ۳۴۶ ـ ۳۵۰ .

و عظمت گردید که شاه را تحت‌الشعاع قرار داد ."

دکتر صفا نیز مینویسد : سیــد قاسم انــوار در عهـد خود میان اهل تصوف و در مردم عامه نفوذ فراوان داشت و دربارهٔ او قائل بکرامات بودند و گویا بعلت سخنانی که گاه در غلبات اشراق برزبان میراند ،بعضی از متعصبان بدو نسبت اباحه و الحاد نیز میداده اند و یاشاید این تهمت نتیجهٔ حسدی بوده‌است که برخی از معاصرانش، بعلت نفوذ شدید او در میانهٔ مردم ، نسبت بوی داشتند ، زیرا در اشعار و آثار موجودش، مطلقا اثری از چنین اندیشه‌های تند نیست بلکه نشانه‌های فــراوان براعتقادات دینی او درآنها مشاهده میشود ، از این گذشته در بیان معتقدات صوفیه مطلب تازه‌یی که منجــر به تحریک اذهان شود و بدرهم ریختن نظرهای پیشینیان بینجامد ،بنظر نمی‌آید ."[1]

۱ ــ تاریخ ادبیات در ایران ، جلد ۴ ص ۲۵۹ .

۷۵ ریال

از همین مؤلف ،

چاپ شده :

علل کندی و ناپیوستگی تکامل جامعه فئودالی ایران

زیر چاپ :

جزمیت فلسفه حزبی (نقدی بر کتاب اسلام در ایران)

ایران در پویهٔ تاریخ

شورش بردگان زنگی

شماره ثبت ۲۹

انتشارات پیوند